

دانشگاه تربیت مدرس  
دانشکده علوم انسانی  
دوره کارشناسی ارشد

تقریرات درس

# جامعه‌شناسی جنایی

استاد: ع.ح. نجفی ابرندآبادی

تهیه و تنظیم

محمدی و موسی زاده عباسی

سال ۱۳۷۸

۴۳۴ مباحثی در علوم جنایی

## مقدمه

علوم جنایی حقوقی، مجموعه‌ای از رشته‌های مطالعاتی است که موضوع آنها «جرم» و بررسی آن از نظر قوانین و مقررات کیفری است. به عبارت دیگر علوم جنایی حقوقی رشته‌ای دستوری و هنجاری و مبتنی بر قواعد و مقرراتی است که مقنن تهیه کرده و بر اساس آن جرم از غیرجرم تفکیک می‌شود و جنبه‌های مختلف عمل مجرمانه با توجه به تنظیم و تنسيق آنها در قوانین و مقررات کیفری، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در علوم جرم‌شناختی نیز موضوع مطالعه «جرم» است ولی در این رشته ماهیت و علت‌شناسی جرم مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع در این رشته ماهیت و علت‌شناسی جرم مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع در این رشته به دنبال یافتن پاسخ این سؤال هستیم که چرا یک عمل مجرمانه از جانب یک فرد ارتکاب می‌یابد. پس این علم در واقع علم علت‌شناسی جرم است که علت‌شناسی جنایت نیز نامیده می‌شود. بنابراین در علوم جرم‌شناختی یا جرم‌شناسی، ماهیت و علل و عوامل ارتکاب جرم از جنبه‌های مختلف بررسی می‌شود.

جرم‌شناسی خود به سه شاخه تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱. زیست‌شناسی جنایی؛
۲. جامعه‌شناسی جنایی؛
۳. روان‌شناسی جنایی.

بنابراین می‌توان بگوییم «جامعه‌شناسی جنایی» شاخه‌ای از «جرم‌شناسی» است که موضوع آن بررسی علل و عوامل جامعه‌شناختی عمل مجرمانه است.

در این درس پس از ارائه توضیحات مختصری درباره چگونگی تولد این رشته به بررسی خصوصیات آن می‌پردازیم. اما قبل از آن ارائه توضیحات مختصری درباره «جامعه‌شناسی کیفری» ضروری بنظر می‌رسد.

## ۱. جامعه‌شناسی کیفری

علوم جامعه‌شناسی خود به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. از جمله جامعه‌شناسی عمومی، جامعه‌شناسی صنعتی، جامعه‌شناسی هنری و ... از جمله شاخه‌های آن، جامعه‌شناسی حقوقی است که در آن کلیه رشته‌های حقوق به عنوان یک نهاد یا پدیده اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند. جامعه‌شناسی کیفری یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی حقوقی است که در آن واکنش اجتماعی علیه جرم (کیفر) از منظر جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. واکنش اجتماعی علیه جرم در حقوق جزا شامل مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی است. در این رشته، مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی نه به عنوان یک پدیده حقوقی، بلکه به عنوان یک پدیده و واقعه اجتماعی مورد توجه است و آثار اجتماعی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

جامعه‌شناسی کیفری خود به سه شاخه تقسیم می‌شود که به ترتیب عبارتند از: جامعه‌شناسی کیفری محض، جامعه‌شناسی کیفر یا مجازات‌ها و جامعه‌شناسی رسیدگی کیفری.

### ۱-۱. جامعه‌شناسی حقوق جزا محض (حقوق کیفری محض)

در مورد این شاخه باید گفت که در این رشته قوانین و مقررات کیفری به طور تجربی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ یعنی قوانین، آورده‌ها و نوآوری‌های آنها در عمل بررسی می‌شود و هدف این است که ببینیم آیا مقررات کیفری براساس نیازهای جامعه وضع شده است یا نه و آیا توانسته انتظارات و نیازهای جامعه را برطرف کند.

### ۲-۱. جامعه‌شناسی کیفر (مجازات‌ها)

در این شاخه دو شکل از واکنش اجتماعی یعنی مجازات‌ها و اقدامات تأمینی، به عنوان امور اجتماعی و از نظر جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر

## ۴۳۶ مباحثی در علوم جنایی

چگونگی ایجاد انواع مجازات‌ها و اقدامات تأمینی از بُعد جامعه‌شناختی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. همچنین چگونگی تحول آنها با هدف پی‌بردن به این نکته که آیا تحولات در جهت توسعه و بهبود بوده است یا خیر مورد توجه قرار می‌گیرد و در نهایت آثار و پیامدهای هر یک از انواع مجازات‌ها در جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه کیفر «حبس» را در نظر بگیریم. این کیفر با توجه به مدت زمان اجرایی آن به دو نوع حبس ابد و حبس موقت تقسیم می‌شود. می‌دانیم که مدت‌های حبس موقت متفاوت است، همچنین برای اجرای محکومیت حبس، رژیم‌ها و نظام‌های متنوعی پیش‌بینی شده است، از جمله حبس انفرادی، حبس مشترک، حبس نیمه‌وقت و انواع دیگر رژیم‌های زندان. حال در این شاخه از جامعه‌شناسی کیفری، سؤال این است که چرا حبس در مورد بعضی از جرایم به عنوان مجازات پیش‌بینی شده است؟ حبس موقت در مورد جرایم مختلف از چه عواملی تبعیت می‌کند؟

در طول زمان این چه تحولی پیدا کرده و آیا تحول آن در جهت توسعه و بهبود بوده است؟ و بالاخره اینکه کیفر حبس در جامعه چه آثاری به بار می‌آورد؟ مردم از حبس چگونه متأثر می‌شوند؟ بزهکاران بالقوه چه تصویری از حبس دارند و آیا به واقع مجازات حبس بازدارنده است؟

### ۳-۱. جامعه‌شناسی رسیدگی کیفری

در این شاخه نهادها یا ارگانهای مختلف عدالت کیفری یا دادگستری کیفری از نظر جامعه‌شناسی بررسی می‌شود. ارگانهای مختلف عدالت کیفری شامل کلیه نهادهایی می‌شود که از زمان وقوع جرم تا صدور حکم به شکل‌های مختلف و تحت عناوین متعدد دخالت دارند. پلیس، دادستان، بازپرس و دادگاهها از جمله مهمترین نهادهایی هستند که در فرایند کیفری نقش دارند. در این شاخه چگونگی عملکرد و نتایج

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۳۷

فعالیت آنها از نظر جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از این شاخه به عنوان جامعه‌شناسی عدالت کیفری<sup>۱</sup> نیز یاد کرده‌اند.

حال که تفاوت‌های میان جامعه‌شناسی جنایی<sup>۲</sup> و جامعه‌شناسی کیفری<sup>۳</sup> روشن گردید، به بحث درباره موضوع این درس یعنی «جامعه‌شناسی جنایی» می‌پردازیم.

## ۲. مراحل پیدایش و ویژگی‌های جامعه‌شناسی جنایی

### ۲-۱. مراحل پیدایش جامعه‌شناسی جنایی

جامعه‌شناسی جنایی از نظر مراحل تولد دارای چند مرحله است:

مرحله ظهور مکتب جغرافیای جنایی است در سال ۱۸۳۰ به وجود آمد و چند دهه عمر کرد. ولی امروزه به آن شکل اولیه اش در جامعه‌شناسی جنایی مطرح نیست. جغرافیای جنایی را دو ریاضیدان و حقوقدان به نامهای کتله که بلژیکی و گری که فرانسوی بود پایه‌گذاری کردند. کتله ریاضیدان و متخصص آمار بود و از طریق ریاضیات و آمار رفتارهای انسانی را بررسی می‌کرد و در فرانسه، آمار جنایی را با کمک گری، ایجاد کرد و ارتباط آن را با محیط فیزیکی مورد بررسی قرار دادند و به این ترتیب تأثیر جغرافیایی، شرایط آب و هوایی و جوی را بر رفتار انسانها و از جمله بر رفتارهای مجرمانه مورد بررسی قرار دارند. این مکتب تا سال ۱۸۸۰ عمر کرد.

مکتب یا نظریه دوم که بستر تولد جامعه‌شناسی جنایی را فراهم کرد دیدگاههای مارکسیستی و سوسیالیستی بود. این دیدگاهها را عقیده بر آن است که ریشه جرم در بی‌عدالتی اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت است. توزیع ناعادلانه ثروت، خاص جوامع سرمایه‌داری (طبقاتی) است و مادام که در آمدهای جوامع سرمایه‌داری بین همه توزیع نشود، یک عده افراد فقیر و استثمار شده مرتکب جرم می‌شوند.

## ۴۳۸ مباحثی در علوم جنایی

نظریه سوم نظریه انریکرفری است. وی در سال ۱۸۸۱ کتابی به نام «افق‌های نوین حقوق کیفری» منتشر کرد. او در این کتاب درباره نقشی که عوامل جامعه‌شناختی و اجتماعی در تکوین جرم دارند به مطالعه و بررسی پرداخته است. این کتاب در چاپ بعدی در سال ۱۸۸۵ عنوان جامعه‌شناسی جنایی به خود گرفت.

نظریه چهارم که جامعه‌شناسی جنایی را بوجود آورد مکتب محیط اجتماعی است که در آن نظریه‌هایی مطرح شده که بعداً به آنها اشاره می‌کنیم.

این چهار نظریه، مهمترین نظریه‌هایی بودند که در پیدایش جامعه‌شناسی جنایی نقش داشته‌اند.

جامعه‌شناسی جنایی از سال ۱۸۹۰ به بعد دوران جوانی و رشد خود را آغاز کرد. این دوران ابتدا در کشورهای آمریکای شمالی آغاز شد و نظریه‌هایی مطرح شد که ریشه آنها در نظریه‌های مطرح شده در مکاتب بنیان‌گذار جامعه‌شناسی جنایی است.

### ۲-۲. ویژگی‌های جامعه‌شناسی جنایی

الف. جامعه‌شناسی جنایی، پدیده جنایی یعنی جرم را به اعتبار این که یک واقعیت اجتماعی و انسانی است و مربوط به جمعیت و مردم است بررسی می‌کند. در این دیدگاه جرم یک پدیده اجتماعی و انسانی است، یعنی در محیط اجتماعی و توسط یک انسان اجتماعی واقع می‌شود.

ب. دومین خصوصیت جامعه‌شناسی جنایی این است که به بررسی بزهکاری به عنوان مجموعه جرائم توجه می‌کند و تأثیر محیط اطراف مثل خانواده و جامعه بر بزهکار و همچنین روابط بین بزهکار و سایر اجزای محیط را مورد بررسی قرار می‌دهد. پس جامعه‌شناسی جنایی بزهکاری را مورد توجه قرار می‌دهد. بزهکاری<sup>۱</sup> مجموعه جرائم در زمان و مکان معین است و در جامعه‌شناسی جنایی به دنبال یافتن

1. Sociology of criminal justice  
2. Criminal sociology  
3. Penal sociology

### جامعه‌شناسی جنایی ۴۳۹

جواب این پرسش هستیم که تحولات بزهکاری به طور کلی تابع چه عوامل محیطی و اجتماعی است.

پس جامعه‌شناسی جنایی به تجزیه و تحلیل بزهکاری و چگونگی شکل‌گیری آن می‌پردازد که این مجموعه ممکن است مجموعه سرقت‌ها باشد یا گاهی مجموعه کل جرائم.

ج. ویژگی سوم، آن است که غایت این رشته اعاده بزهکار به آغوش جامعه است و هدف، اصلاح و درمان و تهذیب اخلاقی بزهکاران است تا آنها مقام و جایگاه اجتماعی مناسب با استعداد خود را در جامعه بیابند.

د. ویژگی چهارم جامعه‌شناسی جنایی، پیشگیری از بزهکاری در سطح جامعه است. یعنی جامعه‌شناسی جنایی هم بنا به بند قبلی به پیشگیری از تکرار جرم می‌پردازد چون هدف آن اصلاح مجرم است و هم بنا به بند فعلی تمایل زیادی به پیشگیری از جرم به طور کلی دارد.

ه. خصیصه پنجم آن است که جامعه‌شناسی جنایی با یافته‌ها و آورده‌های سایر رشته‌ها خود را غنی می‌کند و برای مطالعه پدیده بزهکاری از داده‌های رشته‌های دیگر هم استفاده می‌کند و برای این داده‌ها و رشته‌ها ممکن است از قوم‌شناسی یا جغرافیای انسانی یا علم اقتصاد یا حتی از تاریخ اجتماعی هم بهره‌برد. پس جامعه‌شناسی جنایی برای مطالعات خود در یک محیط بسته اقدام نمی‌کند بلکه نیاز به اطلاعات و آورده‌ها و یافته‌های سایر رشته‌ها هم دارد.

### ۳. مکتب محیطی اجتماعی

این مکتب برای تأثیر عوامل اجتماعی در ارتکاب جرم اهمیت زیادی قایل است. یکی از بنیان آن از بزهکار با عنوان میکروب تعبیر می‌کند و می‌گوید همانطور که هر انسانی با خود میکروب‌هایی دارد و هر جا که بستر و زمینه مساعدی برای باروری آن

### ۴۴۰ مباحثی در علوم جنایی

میکروبها موجود باشد، آن میکروب زنده شده و شخص را بیمار می‌کند، در جرم‌شناسی نیز همین گونه است؛ یعنی وقتی اجتماع و سوسوسه‌های ارتکاب جرم را در شخص بوجود آورد و اگر مکانیزمهای دفاعی او در مقابل این سوسوسه‌ها از بین برود، فرد مرتکب جرم می‌شود. پیشگامان این مکتب فری و دورکیم و تارد می‌باشند.

### ۳-۱. دیدگاههای کتله و گری

کتله ریاضیدان و متخصص آمار بود و آن را به عنوان وسیله مؤثر برای مطالعه رفتارها و کردارهای انسان تلقی می‌کرد و آمار را برای مطالعه بزهکاری مورد استفاده قرارداد و در سال ۱۸۳۵ کتابی تحت عنوان «جستاری در زمینه فیزیک اجتماعی» منتشر کرد که تصویری از مکتب جغرافیای اجتماعی در این کتاب ارائه داده است. او طی ۵ سال آمار دادگاههای فرانسه را بررسی کرده است. کتله در این اصطلاح «قانون حرارتی بزهکاری» یا «دمای بزهکاری» را مطرح کرد که به موجب این عقیده، نسبت جرایم علیه اشخاص در جنوب کشور و در گرمترین فصلها افزایش می‌یابد و درست برعکس در سردترین روزها، جرایم علیه اموال بویژه سرقت افزایش می‌یابد. به این ترتیب وی معتقد بود که نوع جرایم تابع شرایط جوی و فصول و شرایط جغرافیای است. کتاب کتله منشور و بنیانگذار مکتب جدیدی تحت عنوان مکتب جغرافیایی جنایی می‌باشد. او در این کتاب دیدگاه دیگری را مطرح می‌کند که بین جرایم شناخته شده، کشف شده و کل جرایم ارتکابی نامکشوف یا ناشناخته رابطه تقریباً ثابتی وجود دارد.

اما در مکتب محیط اجتماعی دانشمند دیگری که با کتله همراهی می‌کرد، گری است که در سال ۱۸۳۳ کتابی تحت عنوان «آمار اخلاقی فرانسه» منتشر کرد. گری و کتله را از بنیان مکتب جغرافیای جنایی می‌دانند. آنها به اتفاق در سال ۱۸۲۶ تصمیم گرفتند که آمار محکومیت‌های کیفری در فرانسه را در مجموعه‌ای گردآوری کنند و

تحت عنوان حسابهای کل عدالت کیفری فرانسه منتشر کنند. در آن تاریخ به رقم و عدد آوردن محکومیتها یعنی کاربرد ریاضی در احصای وقایع اجتماعی (از جمله جرم) یک انقلاب بود. هدف از این کار این بود که از طریق احصا تعداد محکومیتهای صادره در هر شهر و استان تعیین شود که آن منطقه تا چه اندازه پایبند اخلاق است، به این دلیل که در آن تاریخ دایره «اخلاق» و «حقوق کیفری» بر هم منطبق بود.

### ۲-۳. دیدگاههای تارد

اما سومین نفر از بنیانگذاران جامعه‌شناسی، تارد است که ابتدا قاضی بود و سپس بازرس دستگاه قضایی شد. او دو کتاب به نامهای «فلسفه کیفری» و «بزهکاری تطبیقی» منتشر کرد. تارد زمانی به مطالعه جرم پرداخت که آمار جنایی و آمار جرایم ارتكابی و محکومیت یافته در فرانسه تهیه و تدوین شده بود و در مطالعات علمی خود را بر اساس آمار وزارت دادگستری فرانسه انجام داد و بر اساس این آمار بزهکاری، بزهکاری سالیانه در فرانسه یعنی مجموعه جرایم محکومیت یافته در فرانسه را محکومیت‌های سایر کشورها مقایسه و تطبیق کرد که حاصل آن کتاب «بزهکاری تطبیقی یا مقایسه‌ای» در سال ۱۸۸۶ بود.

تارد فی‌الواقع معاصر با مکتب تحقیقی بود. تأکید مکتب تحقیقی یا اثباتی بر فطری بودن و مادرزاد بودن مجرم بود و بر جبریت جرم اصرار داشته و معتقد بود که مجرمین این چنین زاده می‌شوند. به عبارت دیگر طرفدار توارث مجرمانه بود. تارد درست نقطه مقابل این دیدگاه، معتقد بود که انسانها به طور بی‌نهایت از هم تقلید می‌کنند و جوامع بشری تحت تاثیر این تقلیدهای متقابل دو جانبه یا چند جانبه متحول می‌شود. پس تحولات رفتاری انسانها حاصل تقلید و کپی‌برداری از یکدیگر است. این تقلید در جامعه صورت می‌گیرد، انسان از جامعه تقلید می‌کند و جامعه از افرادش تقلید می‌کند و به تدریج یک فرهنگ عمومی به وجود می‌آید. جرم هم که حاصل یک رفتار و تحولات رفتار یک فرد است مدام در حال تحول است. جرائم در

### ۴۴۲ مباحثی در علوم جنایی

حال تحول هستند و اشکال جدیدی به خود می‌گیرند، روشهای ارتکاب جرم متحول می‌شود. پس تارد معتقد است اگر فرد را کنار بگذاریم جامعه وجود ندارد. (ولی دورکیم می‌گوید جامعه جدای از اعضای تشکیل دهنده آن به عنوان یک شخصیت وجود دارد.) تارد معتقد بود که تیپ مجرمانه یا بزهکار مادرزاد لمبروزو منطبق با واقعیت نیست و وی به جای مجرم مادرزاد، مجرم حرفه‌ای یا به عادت را مطرح کرد و این نظریه را جایگزین نظریه مجرم مادرزاد نمود. او رفتار مجرم حرفه‌ای را از جرمی که یک فرد به مناسبت شغل و یا مقام اجتماعی‌اش مرتکب می‌شود تفکیک کرد. پس آورده تارد در مکتب محیط اجتماعی نظریه بزهکاری حرفه‌ای است. تارد معتقد بود که بزهکار حرفه‌ای آداب و رسوم، زبان، لباس پوشیدن و عادات خاص خود را دارد. این زبان و رفتار فی‌الواقع یک زبان صنفی است و این صنف، ویژگیها و اصطلاحات خاص خود را دارد که در مقابل مجرم ذاتی لومبروزو قرار می‌گیرد. تارد هم خود را جزء «آمار دانان اخلاق» می‌دانست. تارد کتاب دیگری در سال ۱۸۸۶ به نام «بزهکاری تطبیقی یا بزهکاری مقایسه‌ای» نوشت. وی در این کتاب بر اساس مطالعه مقایسه‌ای، آمار جنایی فرانسه و آمار جنایی کشورهای همجوار فرانسه را تهیه کرد. تارد معتقد بود که میزان بزهکاری در یک جامعه معیار مناسبی برای اندازه‌گیری سطح اخلاق آن جامعه است. پس تارد هم دامنه اخلاق و حقوق جزا را یکی می‌دانست و عقیده داشت هر عملی که در اخلاق مذموم باشد حقوق جزا هم آن را جرم می‌داند و هر عملی نیز در حقوق جزا جرم تلقی شده قطعاً در اخلاق هم مذموم است. آمار اخلاقی در مکتب محیط اجتماعی همان آمار جنایی امروز است چون اخلاق و جرم را یکی می‌دانستند اما آیا این دیدگاه درست بود؟ در دوره معاصر تارد، گاروفالو از بنیانگذاران مکتب تحقیقی معتقد بود که تفکر انطباق دامنه اخلاق با دامنه حقوق جزا فقط در خصوص جرائم فطری و طبیعی صادق است. یعنی جرمی که در طول تاریخ حقوق جزا همواره وجود داشتند و همه جوامع آن اعمال را جرم

### جامعه‌شناسی جنایی ۴۴۳

می‌دانسته‌اند. پس دیدگاه تارد و کتله و گری فقط در مورد جرائم فطری یا طبیعی بود ولی در مورد جرائم ساختگی یا در خصوص جرائمی که قانونگذار به اقتضای نیازهای روز، امنیت روز یا به اقتضای مصالح حاکمیت در قانون ایجاد می‌کند اطلاق عنوان اخلاقی بودن آنها درست نیست پس دامنه اخلاق و حقوق جزا از هم فاصله می‌گیرد و ادعای تارد درست نیست. نتیجه اینکه آمار اخلاقی صددرصد آمار جنایی نیست و آمار جنایی نیز صددرصد آمار اخلاقی آن جامعه نیست، هر چند ممکن است تا حدودی منطبق باشد. بدین معنا که ممکن است در یک منطقه‌ای که فساد و اعمال ضد اخلاقی زیاد است، آمار جنایی کم باشد و بنابراین بالعکس آمار جنایی بالا باشد ولی آمار اخلاق خوب باشد. پس ملاحظه می‌شود که در نظر بنیانگذاران مکتب محیط اجتماعی که قبل از مکتب تحقیقی مطرح شد تأکیدشان روی اخلاق و عمل ضد اخلاقی و مقایسه آن با جرم بود. از طریق آمار جرائم و محکومیت‌های کیفری میزان اخلاق منطقه را اندازه می‌گرفتند نه میزان جرائم را، آن‌طور که در قانون پیش‌بینی شده بود.

تارد در کتاب قوانین تقلید، سه قانون یا سه نظریه را مطرح کرد که بر روان‌شناسی اجتماعی تأکید دارد و اینکه چگونه انسان‌های اجتماعی از یکدیگر تقلید می‌کنند و انسان‌های اجتماعی رفتار جامعه را با تقلیدهای متقابل از هم متحول می‌کنند.

#### قواعد سه‌گانه تقلید تارد:

نظریه یا قانون اول:

انسانها بیشتر از کسانی تقلید می‌کنند که از نظر فیزیکی نزدیکتر به آنها هستند، یعنی ما از همسایه، از محیط نزدیک به خودمان، خانواده، والدین، محیط دوستان بیشتر تقلید می‌کنیم تا محیطی که نسبت به ما دور است. عده‌ای معتقدند که تأثیر محیط‌های مجرمانه و منحرفانه در رفتار افرادی که در مجاورت آن محیط زندگی

### ۴۴۴ مباحثی در علوم جنایی

می‌کنند بسیار قابل توجه است. به عبارت دیگر کسانی که با محیط‌های منحرف رفت و آمد دارند یا در آن زندگی می‌کنند، یا در مجاورت محیط‌های مجرمانه و محل‌های فاسد زندگی می‌کنند در چارچوب تقلید مرتکب جرم می‌شوند نه از روی نیاز؛ یعنی آنها رفتارهای مجرمانه را الگوی رفتاری خود قرار می‌دهند و نهایتاً رفتار آنها نیز مجرمانه و فاسد می‌شود و مرتکب جرم می‌گردند. لذا به موجب قانون اول ما بیشتر از کسی تقلید می‌کنیم که از نظر فیزیکی به او نزدیکتر هستیم؛ نه به لحاظ عاطفی. نظریه یا قانون دوم:

ما بیشتر از کسانی تقلید می‌کنیم که از نظر سلسله مراتب اجتماعی بالا دست هستند؛ یعنی افراد فرودست از افراد فرادست تقلید می‌کنند. این تقلید از بالا، یا تقلید کردن از مافوق در همه روابط اجتماعی وجود دارد. حال این را در بزهکاری در قالب همکاری می‌آورند و اگر در یک باند عده‌ای رهبر و عده‌ای مجرم هستند باید گفت به نظر تارد این در چارچوب تقلید و اطاعت از مافوق مطرح است.

مافوق، الگو و مدل است لذا تقلید از رهبران باند و تبعیت از دستورات آنها می‌تواند در چارچوب این نظریه دوم محقق شود. پس نظریه دوم تارد در خصوص جرائم بانندی و شبکه‌ای و سازمان یافته مطرح است. نظریه یا قانون سوم:

تقلید تابع تحولات جامعه و تحول پذیر است، تقلید روز آمد می‌شود، همانطور که یک مد قدیمی را کنار می‌گذاریم و سبک و مد جدید را می‌پذیریم در بزهکاری هم همینطور است، مثلاً اگر در مقطع معینی در یک جامعه‌ای تعداد سرقت‌های مسلحانه افزایش یافته بی‌تردید باید دنبال تأثیر تقلید و دنبال علل تغییر مد مجرمین (مدهای مجرمانه) بگردیم.

شیوه ارتکاب جرم هم تابع مد است به مثلاً در گذشته سرقت‌ها در راهها و کمین گرفتن و غیره متداول بود ولی امروزه سرقت، از بانکها و به صورت مسلحانه صورت

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۴۵

می‌گیرد. پس شیوه‌ها و طرق ارتکاب جرم تابع مدهای جدید است. پس در قانون سوم تقلید، هم نوع جرم تابع مد است و هم شیوه‌های ارتکاب جرم. تارد معتقد است که علت اصلی به وجود آمدن بزهکار حرفه‌ای تقلید است و فرد مجرم، مجرم زاده نمی‌شود بلکه مجرم به خاطر تقلید، حرفه‌ای می‌شود، یعنی مجرم از طریق تقلید یک سری عادات را کسب می‌کند. تیپ بزهکار به عادت یا حرفه‌ای به قول تارد در مقابل بزهکار اتفاقی قرار می‌گیرد. بزهکار اتفاقی حاصل جمع یک سلسله شرایط و مناسبت‌هایی است که با رفع این شرایط و مناسبت‌ها دیگر جرم اتفاقی واقع نمی‌شود لیکن عادت گرفتن و تقلید کردن از الگو مجرم را به مجرم به عادت تبدیل می‌کند.

از جمله این عادات زندگی کردن از طریق ارتکاب جرم است؛ یعنی زندگی کردن بدون کار و عادت به بی‌مجازات ماندن؛ یعنی اینکه بزهکاران حرفه‌ای چون جرم را به عنوان یک حرفه نان آور انتخاب کرده‌اند لذا این حرفه را طوری انجام می‌دهد که حتی المقدور از تعقیب پلیس و دستگاه قضایی مصون بمانند. لذا اینجاست که می‌توانیم بگوییم از طریق تحقق عادات اجتماعی بتوانیم جلوی ارتکاب این جرائم به عادت را بگیریم.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا بزهکار حرفه‌ای و بزهکار به عادت یکی هستند چرا؟ در بزهکار حرفه‌ای، بزهکاری یک فعالیت عادی است و آگاهانه و از روی عادت و خو گرفتن صورت می‌گیرد. ولی در بزهکار به عادت علت ارتکاب جرم توسط او ناشی از نامتعادل بودن روان است؛ مثلاً سرقت‌هایی در فروشگاه‌های بزرگ که توسط بعضی افراد متمکن صورت می‌گیرد، این علت روانی دارد و به علت بیماری یا عادت است.

بین مفهوم بزهکار مادرزاد یا فطری یا جانی بالفطره لمبروزو از یک سو و بزهکار به عادت و حرفه‌ای آقای تارد از سوی دیگر و چه تفاوتی وجود دارد؟

## ۴۴۶ مباحثی در علوم جنایی

در اولی بزهکاری جبری و ارثی است. لمبروزو با یک نگرش منفی و بدبینانه مطرح کرده که مجرم مادرزاد جنبه توارثی و ژنتیکی دارد؛ حال آنکه مجرم به عادت و حرفه‌ای آقای تارد در ارتباط با محیط اطراف، محیط بالا دست، عادت و تقلید، عادت به جرم را کسب می‌کند. مجرم به عادت با تقلید مستمر و روزانه به یک مجرم حرفه‌ای تبدیل می‌شود؛ حال آنکه مجرم مادرزاد با تولد، ژن جرم را با خود به همراه دارد.

لمبروزو در دیدگاه منفی و ناامیدانه خود معتقد بود که مجرم مادرزاد را یا باید طرد، یا تبعید یا زندانی کنیم. اما در دیدگاه تارد و جامعه‌شناسی جنایی معتقدیم که چون عادت و مد و الگوی مجرمانه کسب شدنی و اکتسابی است لذا می‌توان دست به پیشگیری زد و با اقدامات پیشگیرانه محیطی، شغلی و اجتماعی در تحقق این عادت اختلال کنیم و آن را معالجه کنیم.

برای اصلاح مجرم باید او را جامعه‌پذیر کرد. یعنی آداب اجتماعی و روش‌های زندگی اجتماعی را به شخص آموخت. این امر یک مسیر زنجیره‌ای دارد و از خانواده شروع می‌شود. در جامعه‌پذیری مدرسه، محله، دوستان، سربازی، محیط کار، اوقات فراغت، محیط دوستان و ... هر کدام یک وظیفه مادی و یک وظیفه اجتماعی دارند. مثلاً خانواده هم وظیفه تغذیه طفل را دارد هم وظیفه تربیت او را و همینطور سایر قسمتهای زنجیره، وظایف خود را دارند.

## ۳-۳. دیدگاه‌های امیل دورکیم

از بانیان دیگر مکتب محیط اجتماعی، امیل دورکیم است. دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی و دارای آیین کلیمی بود که قرار بود تحصیلات حوزوی را ادامه بدهد و تبدیل به یک روحانی کلیمی شود ولی او به تحصیلات دانشگاهی روی آورد.

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۴۷

وی جامعه‌شناس بود اما کتابهایی نوشت که عده‌ای از او به عنوان جرم‌شناس یاد کرده‌اند. در سال ۱۸۹۴ دورکیم کتاب «خودکشی» را نوشت که این کتاب به نظر عده‌ای باید به عنوان منشور جامعه‌شناسی جنایی مورد توجه قرار بگیرد. یعنی دورکیم با انتشار این کتاب از بنیان جامعه‌شناسی جنایی تلقی شد. او در این کتاب بر هنجارها و به‌هنجار بودن جامعه توجه می‌کند و معتقد است که وقوع بزهکاری به لحاظ بی‌هنجاری و خلأ هنجار است. دورکیم معتقد است جرم پدیده‌ای است به هنجار. وقوع جرم در یک جامعه پدیده‌ای است به‌هنجار؛ چرا که جرم پدیده‌ای مستمر است که در تاریخ بشریت و در کلیه جوامع بشری وجود داشته است. جرم با فرهنگ یک کشور و زمان و مکان رابطه مستقیم معین دارد. پس جرم با ساختار جامعه ارتباط مستقیم دارد. دورکیم خودش را جرم‌شناس نمی‌دانست اما در آثار او عده‌ای استنباطات جرم‌شناسانه کرده‌اند. وی در کتاب دیگری تحت عنوان «قواعد روش جامعه‌شناسی» به فردگرایی و فردیت که در زمان معاصر او مطرح بود توجه کرده است. در قرن ۱۸ دانشمندانی چون روسو معتقد بودند که اساس تشکیل جامعه، جمع رضایت‌های فردی است، یعنی افراد رضایت داده‌اند که دور هم جمع شوند و جامعه را تشکیل دهند، بنابراین تشکیل جامعه حاصل یک قرارداد است که یک طرف آن فرد و طرف دیگر آن جامعه است.

بکاریا هم معتقد است که هر فردی برای زیستن در جامعه بخشی از آزادی و حقوق خود را کنار می‌گذارد و در مقابل جامعه که صاحب این مجموعه حقوق و آزادیهای واگذار شده است از فرد حمایت می‌کند. پس چشم‌پوشی از این آزادی‌ها ارادی است. بنابراین تئوری قراردادها هم براساس اماره آزادی اراده است.

دورکیم با این تحلیل مخالف است. وی معتقد است که نمی‌توانیم جامعه را در حد بخش‌های کوچک آزادی واگذار شده تقلیل بدهیم. درست است که جامعه از جمع اعضا به وجود آمده ولی خود یک نهاد مستقل است و مستقل از آنچه که در

## ۴۴۸ مباحثی در علوم جنایی

ذهن اعضای آن می‌گذرد وجود دارد. ما در جامعه علائم و نشانه‌ها و قراردادهای اعتباری داریم که برای ارتباطات افراد ضروری است، این مکانیزم‌ها و ابزارها به نظر دورکیم در یک جامعه وجود مستقل و خارجی دارند. دورکیم معتقد است که قانون ریشه در وجدان جمعی و ارزشهایی دارد که در وجدان جمعی متبلور است، پس قانون که منبع حقوق است فی‌الواقع تجلی وجدان جمعی است که از وجدانهای فردی تشکیل شده اما وجدان جمعی به عنوان یک تأسیس مستقل و مجموعه ارزشها وجود دارد.

دورکیم معتقد است که پذیرفتن اصل آزادی افراد در عضویت در جامعه و پذیرفتن واگذاری آزادانه بخشی از حقوق و آزادیهای افراد به جامعه درست نیست؛ چرا که ما اغلب در شرایطی قرار می‌گیریم که ناچار به قبول برخی شرایط می‌شویم. مثلاً در حقوق مدنی اگرچه اصل بر آزادی اراده است آیا واقعیت این است که ما در همه قراردادها آزادانه شرکت می‌کنیم. امروزه قراردادهای زیادی وجود دارد که مجبور به پذیرفتن آن هستیم؛ مثل بیمه یا قراردادهای کار.

البته به همین دلیل است که برای حمایت از افراد در بعضی از قراردادهای الحاقی دولت با وضع بعضی مقررات آمره از حقوق افراد حمایت می‌کند. مثلاً در قوانین، یک جانبه حقوقی را برای وی در نظر می‌گیرد. به نظر دورکیم امروزه به لحاظ انقلاب صنعتی و علمی، آزادی صددرصد در انجام همه کارهای ما وجود ندارد و لذا همه افراد به کار مورد علاقه خودشان نمی‌پردازند. تقسیم کار براساس میل و ذوق فرد نیست، بلکه اجباری است، زیرا کارها تخصصی شده‌اند و این تخصصی شدن سبب ایجاد مرام‌های جدید، اساسنامه‌های جدید و مقررات صنفی و گروهی جدید شده است. همچنین پیدایش این تخصص‌ها و مشاغل سبب ظهور اعتقادات و آداب و رسوم آن صنوف و مشاغل شده است.



پس دورکیم معتقد است که در مقابل وجدان گروهی و جمعی که محل تجمع و تبلور ارزشهای اساسی جامعه است ما شاهد پیدا شدن وجدانهای صنفی، گروهی و تشکلهای هستیم که هر یک از وجدانهای جمعی امروزه به لحاظ صنعتی و تخصصی شدن جوامع در مقابل خود وجدانهای کوچکی را می‌بیند؛ مثل انجمن موسیقیدانان، انجمن حمایت از بیماریهای خاص که هر یک از اینها از مرام‌های تخصصی حمایت می‌کنند که در وجدان جمعی جایی ندارند و بررسی نمی‌شوند. دورکیم می‌گوید همبستگی عمومی در اشتراک این ارزشها تبدیل به همبستگی صنفی و گروهی شده و به این علت حمایت افراد از وجدان جمعی کم شده و به طرف وجدانهای فردی روی آورده‌اند، و در نتیجه شاهد نوعی تعارض بین ارزشهای متبلور در وجدان جمعی جامعه و خرده ارزشهای صنفی هستیم که در وجدانهای گروهی متبلور است.

دورکیم ضمن طرح آزادی اراده به تأثیر عینی این آزادی در شرکت مردم و جامعه در قرارداد اجتماعی، انتقاد می‌کنند و می‌گویند ما علیرغم این ادعا که آزاد هستیم در مواقعی در چارچوب جریانات اجتماعی آزادی خود را از دست می‌دهیم، بنابراین اعمال ما صددرصد حاصل آزادی و اختیار نیست.

دورکیم به صنعتی شدن جوامع و تخصصی شدن جوامع و تخصصی شدن زندگی و پیدا شدن علاقه‌مندیهای جدید اشاره می‌نماید. دورکیم در کتاب خود تحت عنوان «تقسیم کار» که آن را در سال ۱۸۹۳ نوشت، می‌گوید که جوامع قدیمی یعنی جوامع قبل از انقلاب صنعتی و به طریق اولی جوامع اولیه از یکپارچگی برخوردار بودند، لذا اعضای جامعه ارزشها و باورهای خود را در آنچه که دورکیم وجدان جمعی یا گروهی نام می‌گذارد متبلور می‌دانستند و اعضای جامعه برای حفظ این ارزشها وسایل کنترل اجتماعی جرم را رعایت و آن را تقویت می‌کردند. به عبارت دیگر نوعی الحاق عمومی به آن ارزشها و همبستگی اجتماعی وجود داشت. همبستگی اجتماعی یعنی شرکت در کنترل جرائمی که علیه ارزشها به وقوع می‌پیوندد.

دورکیم می‌گوید در جوامع مدرن زندگی تخصصی و مشاغل متنوع شده‌اند و این امر تنوع موقعیتها را به وجود آورده است. بنابراین تنوع موقعیتها به تنوع ارزشها منجر می‌شود و تنوع ارزشها باعث ایجاد صنایع جدید می‌شود. یک انسان جامعه مدرن خودش را همزمان در وجدانهای فردی یا صنفی یا گروهی و هم در وجدان جمعی شریک می‌بیند و لذا منافع خودش از یک سو در وجدان گروهی و برخی را در وجدان جمعی می‌بیند و لذا هرگاه تعارض بین وجدان گروهی خودش و وجدان جمعی بوجود بیاید تمایل به تبعیت از وجدان گروهی می‌یابد. دورکیم می‌گوید در جوامع مدرن همبستگی اجتماعی ضعیف و کنترل اجتماعی نیز در نتیجه ضعیف شدن و این جدال وجدان جمعی با دستورات و ضوابط وجدان گروهی سبب پیدا شدن پدیده‌ای بنام انومی یا ناهنجاری یا خلا هنجاری یا به قول دکتر کی نیا ناسازمندی می‌شود؛ یعنی حالتی که فردی خود را فارغ از کنترل و نگاه جامعه دانسته و خود را آزاد می‌بیند. لذا در اینجاست که فرد دست به کارهایی می‌زند که منافی منافع جامعه و نقض ارزشها است و در واقع این اعمال «جرم» محسوب می‌شوند.

دورکیم معتقد است بزهکاری تنها حاصل انومی و تضاد دو وجدان است. دورکیم معتقد است که جرم پدیده‌ای عمومی است و در همه دورانها وجود داشته است. قانون هیتی یا هیتیتها که قانون اقوامی که در سه هزار و هشتصد سال پیش در ترکیه زندگی می‌کردند بوده نشان می‌دهد که جرم در آن جامعه وجود داشته است، چون در دو لوحی که از این قوم از حدود صد سال پیش کشف شده، دویست ماده وجود دارد که بخش کیفری آن قابل توجه است.

در قانون حمورابی نیز که شامل اقوامی در بابل و منطقه‌ای در سوریه و لبنان فعلی می‌باشد از ۲۸۲ ماده، قسمت قابل توجهی از آن مربوط به جرم است.

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۵۱

دورکیم از این موضوع نتیجه می‌گیرد که فی‌الواقع جرم پدیده‌ای است به هنجار، لاقفل وجود جرم تا اندازه‌ای یعنی برای جوامع به هنجار است. زیرا جرم در همه زمان‌ها و مکان‌ها عمومیت داشته است.

وجود جرم به نظر دورکیم تنها به دلیل وجود بیماران و افراد مختل‌المشاعر نیست بلکه عمومی بودن جرم به لحاظ کارکردی است که در جوامع دارد. مفسرین دیدگاه‌های دورکیم معتقدند که مراد وی از به‌هنجار بودن جرم یا طبیعی بودن جرم در جوامع دو چیز است.

یکی اینکه وجود جرم و بزهکاری تا اندازه‌ای معینی باعث تحول رفتارهای سلوکی می‌شود. ارتکاب جرم یعنی نقض یک ارزش و لذا زمانی که عمومیت می‌یابد نشانگر این است که از نظر عموم دیگر قبحی برای آن عمل وجود ندارد و این امر سبب می‌شود که قانونگذار از آن عمل جرم‌زدایی نماید، پس باعث تحول جامعه می‌شود. همانطوریکه می‌دانیم سقراط به لحاظ اینکه متهم به فاسد کردن جوانها شده بود، محکوم به مرگ گردید. سقراط می‌گفت که جوانها خود باید موضوع را کشف کنند نه اینکه دیگران آنرا کشف نمایند و جوانان از دیگران تبعیت نکنند. چنین اندیشه‌ای در آن زمان جرم بود. اما بعد از سقراط، این دیدگاه، سبب شد جامعه متحول شود. این اندیشه بعد از مرگ وی به یک فرزاندگی و ارزش فلسفی تبدیل شد. اما از به‌هنجار بودن جرم، دورکیم یک چیز دیگر را دنبال می‌کرد و آن این بود که جرم تلقی کردن برخی رفتارها باعث می‌شود مرزهای اخلاق را مشخص کنیم. پس وجود جرم در واقع به منظور مشخص کردن محدوده اخلاق و رفتارهای مشروع نیز هست؛ همانطوریکه بیماری ارزش سلامتی را نشان می‌دهد. بدین ترتیب دورکیم معتقد بود که میزانی از جرم، برای جامعه لازم بوده و باعث تحول جامعه می‌شود. لذا بعضی از خیزشهای عمومی که جنبه مجرمانه دارد، سبب تحول جامعه و به تبع آن تحول حقوق جزا می‌شود، اما همزمان بیان می‌کند که چنانچه بزهکاری بعضی مجموعه

## ۴۵۲ مباحثی در علوم جنایی

جرایم، از حد مشخص پایین تر آمد یا بیشتر شد دلالت بر وجود اختلالات در آن جامعه دارد؛ یعنی جامعه دچار آسیب شده است.

دورکیم معتقد است هرگاه مشاهده شد که در یک جامعه میزان بزهکاری کاهش یافت نباید خوشحال بود چون هر چند ممکن است این کاهش جرم یک پیشرفت ظاهری را نشان دهد ولی شاید این چیره شدن به علت وجود رقم سیاه در جامعه باشد. یا اگر جرم از حد معین بالاتر رفت چه بسا این بدان معنا باشد که قواعد و مقررات موجود منطبق با رفتار مردم نیست. پس باید این قواعد متحول شوند و قانونگذاری در یک تجدیدنظر به جرم‌زدایی بپردازد.

در دیدگاه دورکیم جرم یک کارکرد مفید دارد. با توجه به این توضیحات متاخرین دورکیم، سه نوع انحراف را از جرم تفکیک کردند:

۱. نخستین شکل انحراف حاصل از اختلالات بیولوژیکی و روانی فرد است. در همه جوامع افرادی هستند که به لحاظ مشکلات روانی یا جنسی ارزشهای جامعه را نقض کنند، چرا که خود را در وجدان گروهی داخل نمی‌دانند پس مرتکب جرم می‌شوند.

۲. نوع دوم انحراف یا جرم عصیانگری یا طغیان است که جنبه کارکردی دارد. متاخرین دورکیم معتقدند که زمانی این طغیان کارکردی به وجود می‌آید که بین باورهای مردم و وجدان عمومی رسمی آن جامعه که قانون است شکاف ایجاد شود، در نتیجه افراد علیه وجدان جمعی رسمی برمی‌خیزند و این وضعیت هشدار است به قانونگذار که به واقعیات جامعه توجه کند.

۳. نوع سوم انحراف یا جرم ناشی از بیمار بودن و آسیبی بودن خود جامعه است؛ یعنی خود جامعه دچار آسیب اجتماعی است. بنابراین این قبیل انحرافات در این چنین جوامعی یا به علت وجود بی‌هنجاری یا خودخواهی فرد است چرا که یک نوع ناسازگاری اجتماعی به چشم می‌خورد. جامعه بیمار یا آسیب پذیر جامعه‌ای است که

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۵۳

کنترل اجتماعی بر علیه جرم یا وجود نداشته باشد یا دچار نارسایی باشد و از طرف دیگر وجدان عمومی نیز تضعیف شده باشد. تضعیف وجدان عمومی به اضافه فقدان یا نارساییهای کنترل اجتماعی علیه جرم، پدیده‌ای بنام ناهنجاری یا خلأ هنجاری بوجود می‌آورد که این خود جرم‌زاست.

کنترل اجتماعی جرم دو شاخه دارد:

۱- وسایل رضا آور ۲- وسایل الزام آور

خودخواهی به دنبال ظهور اختلال در پدیده کیش شخصیت و کیش فردی بوجود می‌آید، یعنی هر کسی بر مدار خود، منافع فرد و جامعه را می‌بیند. بدیهی است دورکیم بین کیش شخصیت و فردگرایی تفاوت قائل است. فردگرایی اگر چه در جای خودش پذیرفته نیست اما در مقام خودخواهی فردگرایی نجات بخش می‌باشد و ممکن است به فرد در جهت تقبل نقش و وظایف خود در جامعه کمک نماید. اما فرد خودخواه فردی است که منافع خودش را در ضدیت با جامعه می‌بیند پس خودخواهی درست نقطه مقابل همبستگی اجتماعی است.

با این مقدمه، دورکیم بیان می‌کند که اگر ما جوامع را براساس معیار تقسیم کار به دو دسته تقسیم کنیم می‌توانیم، دو نوع جامعه داشته باشیم: نوع اول جامعه‌ای که در آن تقسیم کار عادی است و نوع دوم جامعه‌ای که تقسیم کار در آن بیمارگونه است. هر یک از این دو جامعه انحرافات خاص خودش از سه انحراف نامبرده را دارد. در جوامعی که تقسیم کار براساس میل و رضایت است؛ انحرافات ناشی از تقسیم کار وجود دارد. همین انحرافات در جوامعی که تقسیم کار اجباری و آسیبی است نیز وجود دارد. زیرا افراد نامتعادل روانی و جسمانی در هر دو جامعه وجود دارد پس در این انحرافات مشترکند. اما نوع دوم از جرایم، جرایم کارکردی و عصیانی است.

دورکیم معتقد است در جوامع نوع اول که تقسیم کارکردی است، احتمال عصیان کارکردی وجود دارد اما در جوامعی که تقسیم کار آسیب گونه و اجباری است و

## ۴۵۴ مباحثی در علوم جنایی

افراد علاقمندی خاصی به کار خود ندارند، عصیان کارکردی قطعی است و حتماً اتفاق می‌افتد. اما نوع سوم انحراف که ناشی از بی‌هنجاری یا خودخواهی در جوامع بیمار بود خاص جوامع از نوع دوم است؛ یعنی در جوامعی که تقسیم کار در آنها اجباری است. بعنوان نتیجه‌گیری، زیر عنوان محیط اجتماعی می‌توانیم به چند نکته اشاره کنیم:

اول اینکه مکتب محیط اجتماعی درست خلاف مکتب تحقیقی که تحلیل ناامید کننده و بدبینانه‌ای از بزه داشت، معتقد است جرم حاصل فعل و انفعالات محیط اجتماعی و تأثیر آن بر فرد است و زمانی جرم بارور می‌شود که محیط مناسبی وجود داشته باشد.

دوم اینکه مکتب محیط اجتماعی معتقد است که شرط ضروری و اولیه در ارتکاب جرم و بزه این است که محیط آماده پرورش و باروری میکروب جرم باشد. پس فرمول میکروب و کشت و پرورش در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد.

سوم اینکه مکتب محیط اجتماعی جبرپندار نیست و آزادی فرد را قبول دارد، انتخاب ممکن است دچار اختلال شود.

چهارم اینکه برای مهار جرم باید دست به اصلاحات اجتماعی بزنیم و انواع محیط، محیط طبیعی، محیط اجتماعی، محیط اقتصادی را از وجود عوامل جرم‌زا پاکسازی کنیم. طرفداران این مکتب معتقدند که از این طریق می‌توانیم محیط اجتماع را نجات دهیم. طرفداران این مکتب، بر پیشگیری عام و خاص و تقویت عوامل و وسایل جامعه‌پذیر کردن افراد تأکید دارند.

## ۴. تأثیر اندیشه‌های تارد و دورکیم بر جامعه‌شناسی جنایی

جامعه‌شناسی جنایی در اروپا، در کشورهای ایتالیا، فرانسه و بلژیک و متولد شد، اما دوران باروری خویش را در امریکا یافت. این امر سه دلیل دارد: یکی اینکه نیمه اول

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۵۵

قرن بیستم اروپا با دو جنگ اول و دوم جهانی روبرو شد و این سبب شد بسیاری از دانشمندان اروپایی از ناامنی جنگ یا از دست حکومت‌های فاشیستی به امریکا پناهنده شوند.

دلیل دوم اینکه که در سالهای ۱۹۳۰ میلادی (۱۹۳۳) به بعد آثار جامعه‌شناسان اروپایی یعنی آثار تارد و دورکیم به زبان انگلیسی ترجمه شدند و دانشمندان آمریکایی با دیدگاه‌های اروپائیان درباره جرم آشنا شدند و دست به مطالعات جدیدی زدند.

سومین دلیل که رشد جامعه‌شناسی را در امریکا نشان می‌دهد این است که مهاجرتهای پی‌درپی اروپائیان و دیگر اقوام به اروپا از این کشور یک جامعه مهاجر پذیر و چند فرهنگی ایجاد کرد و سبب شد که آن جامعه را تبدیل به یک کشور چند فرهنگی کنند و آن یکپارچگی اجتماعی از بین برود.

### ۱-۴. تأثیر اندیشه‌های تارد

تارد به تقلید و آموزش و آموختن جرم تأکید داشت. با مهاجرتهای مختلف به امریکا پدیده‌های مافیایی و بزهکاری‌های تشکل یافته نیز به امریکا رفت. لذا در امریکا نیز باندهای مجرمانه تشکیل شدند، این باندها یک اخلاق و الگوی رفتاری خاص دارند که برای اعضای آن باند جنبه الگو و مدل دارد و حول آن الگو و مدل جمع می‌شدند. الحاق عده‌ای به آن الگوی خاص ذهنی و اخلاقی ناشی از تقلید است. فرهنگ شامل مجموعه مطالب اکتسابی، مجموعه آموخته‌ها، مجموعه مفاهیم مشترک و مجموعه واکنشهایی می‌شود که اعضای یک گروه و جامعه براساس یک الگوی اخلاقی در مقابل وضعیتهای مختلف از خود ابراز می‌کنند، این وضعیت‌ها ممکن است امور مجاز یا ممنوع یا امور اختیاری یا اجباری باشد.

پس می‌توانیم بگوییم که مثلاً در جنوب ایتالیا وقتی انتقام‌جویی از عضو خانواده تبدیل به یک وظیفه و تکلیف حیثیتی می‌شود این فرهنگی است که آن گروه

## ۴۵۶ مباحثی در علوم جنایی

پذیرفته‌اند و آن عبارت از دینی است که اعضای یک قوم جهت انتقام جویی دارند که وصول این دین مشترک بر دوش کلیه اعضای آن خانواده است (واجب کفایی). این فرهنگ ممکن است از طریق مهاجرت به امریکا به آن محل منتقل شود و در آن جامعه تبدیل به یک خرده فرهنگ شود؛ چون در آن جامعه وجدان عمومی رسمی وجود دارد.

خرده فرهنگ (فرهنگ جزئی) در آن جامعه از طریق آموختن به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تعلق یک فرد به چنین محیط‌هایی و انجام دستورات آن محیط یا باند ناشی از تقلید از یک خرده فرهنگ است نه ناشی از فقر و عوامل اقتصادی.

تارد دو تأثیر عمده نیز بر تحولات جامعه‌شناسی جنایی گذاشت، یکی مسأله تعارض فرهنگها و دیگری نظریه معاشرتهای ترجیحی یا افتراقی است که تأکید به تقلید دارد.

### ۱-۱-۴. نظریه تعارض فرهنگها

نظریه تعارض فرهنگها از دستاوردهای جامعه‌شناس معروف امریکایی سوئدی تبار به نام سلین است. سلین براساس این نظریه معتقد است که خرده فرهنگهای افراد در هر حال افراد را در مقابل فرهنگ اصلی آن جامعه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر گروه مهاجرین وقتی به یک کشور می‌روند، کشور مهاجرپذیر نیز فرهنگ حاکم خود را دارد، اما کشور مهاجر فرست نیز فرهنگ حاکم بر خود را دارد و فرهنگ کشور مهاجر فرست در کشور مهاجرپذیر به فرهنگ فرعی و خرده فرهنگ تبدیل می‌شود و لذا فرد مهاجر ناگهان خود را در تلاقی بین دو فرهنگ می‌بیند. فرد مهاجر خود را در رقابت و تضاد و تعارض بین دو هنجار و دو مدل و دو نوع فرمان اخلاقی و دو نوع فرهنگ متفاوت می‌بیند که یکی از آنها جنبه خانوادگی و ملی برای او و دیگری جنبه رسمی و ضمانت اجرادار دارد. فرهنگ ضمانت اجرادار فرهنگ حاکم بر کشور

مهاجرپذیر است. فرهنگ ملی و قومی فرهنگ کشور مهاجرپرست در کشور مهاجرپذیر جایگاه و ضمانت اجرایی ندارد، الا ضمانت‌اجراهای خانوادگی. در چنین موقعیتی سلین می‌گوید، فرد بین انتخاب دستورات یکی از این دو فرهنگ سرگردان می‌ماند.

سلین معتقد است که چنین فردی که خود را میان هنجارهای فرهنگ اصلی خود و هنجارهای فرهنگ حاکم در جامعه معلق می‌بیند، از فرهنگ و دستوراتی تبعیت می‌کند که خود را به آن نزدیکتر و آن را برای خود آشناتر تلقی می‌کند. پس در این تلاقی و تقاطع دو فرهنگ، افراد به علت تأثیر عقیده و تقلید بیشتر از فرهنگ اصلی خود تبعیت می‌کند.

یکی از ارکان تقلید، تقلید از افراد مجاور و نزدیک‌تر به خود است و در بحث ما فرهنگ والدین و خانواده برای یک نوجوان یا جوان یا یک فرد، بسیار ملموس‌تر است تا فرهنگ رسمی متبلور در نظم عمومی جامعه مهاجر پذیر. حال سئوالی که مطرح می‌شود این است که این تعارض و تضاد چگونه تبدیل به جرم می‌شود؟ آیا تعارض و تضاد این دو فرهنگ خودبخود تبدیل به جرم می‌شود، در پاسخ باید گفت که بعضی از خرده فرهنگهای مهاجرتی با گذشت زمان در فرهنگ اصلی کشور مهاجر پذیر ادغام و حل و جذب می‌شوند و به مظاهر و اصول فرهنگ اصلی تبدیل می‌شوند. در آن صورت فرد مهاجر، نمود فرهنگ خانوادگی و ملی خود را در فرهنگ حاکم می‌بیند. اما گاه فرهنگ اصلی و مادری و ملی فرد آن چنان ویژگیهایی دارد که در فرهنگ کشور جدید غیر قابل ادغام است و حتی کشور جدید بعضی از جلوه‌های آن فرهنگ را جرم می‌داند؛ یعنی اگر فرد مهاجر از آن فرهنگ تبعیت نکند مطابق فرهنگ و دستورات فرهنگ حاکم مجرم محسوب می‌شود و اینجاست که تعارض بین فرهنگی نمود می‌کند و نمود آن جرم است.

به عنوان مثال می‌توان به انتقام جویی خانوادگی اشاره کرد که ناشی از احساس وظیفه حیثیتی و خانوادگی است. در بعضی از کشورها مثل جنوب ایتالیا این قتل پذیرفته شده و یک عرف محلی و یک فرهنگ است. اما وقتی افراد این قوم و قبیله به آمریکا می‌روند و در آنجا در اجرای این فرهنگ ملی و شخصی مرتکب قتل قاتل پدرشان یا قاتل مادرشان می‌شوند، مرتکب جرم شده‌اند. در دیدگاه قانون آن کشور این انتقام جویی مذموم است، چون عدالت در آنجا جنبه عمومی دارد و دادگستری باید قاتل را به سزای اعمالش برساند نه اولیاء دم. لذا در اینجاست که آن فرد مهاجر تبدیل به مجرم می‌شود. پس تعارض فرهنگها زمانی به وجود می‌آید که فرهنگ کشور مهاجر پرست در فرهنگ کشور مهاجر پذیر حل و جذب نشده باشد.

با توجه به این توضیح می‌توانیم بگوییم در چنین مواردی ارتکاب جرم ناشی از نارساییهای ارثی و حتی مشکلات خانوادگی، فقر و غیره نیست بلکه ناشی از تفاوتها و حتی تضادهای بین فرهنگهای مهاجری و فرهنگهای اصلی است.

مثال دیگر مسأله تعدد زوجات است. می‌دانیم که در برخی از کشورهای مسلمان تعدد زوجات تحت شرایطی پذیرفته شده است، اما در فرانسه تعدد زوجات یک جرم (جنحه) و دارای ضمانت اجرای کیفری است. حال مهاجرین مسلمان افریقایی که به فرانسه می‌روند در اجرای باورهای قومی و دینی خود همسر دوم اختیار می‌کنند. از نظر مقنن فرانسوی و فرهنگ حاکم عمل این مرد جرم است و به عنوان مجرم تعقیب می‌شود. اینجا تعارض بین دو فرهنگ است، فرهنگ غیر مذهبی کشور مهاجر پذیر و فرهنگ مذهبی کشور مهاجر پرست که در این تصادم سبب می‌شود که جرم به وجود بیاید. بنابراین در اینجا نظریه تقلید را مطرح می‌کنند؛ بدین معنی که می‌گویند در تعارض فرهنگها، بزهکاری نتیجه برتر دانستن احکام خرده فرهنگ بر احکام فرهنگ اصلی و حاکم است. هرگاه بین فرهنگهای وارداتی (مهاجرتی) و فرهنگ رسمی

شکاف زیاد و مهمی باشد، امکان وقوع جرم بیشتر می‌شود؛ به ویژه زمانی که مراتب و رتبه ارزشها در این دو فرهنگ متفاوت باشد.

در اینجا براساس نظریه تارد می‌توانیم بگوییم که ما از اشخاص نزدیکتر به خودمان راحت‌تر تقلید می‌کنیم تا از اشخاص دورتر، لذا در بحث خودمان می‌توانیم بگوییم که وقتی یک جوان در کشور مهاجر پذیر در مرحله انتخاب یک عمل و عدم انجام آن قرار می‌گیرد متمایل به انتخاب آن دستور و هنجاری است که از طریق تربیت و آموزش خود آموخته است. در اینجا می‌توانیم بگوییم که فرهنگ پدر و مادر برای چنین جوانی فرهنگ اصلی تلقی می‌شود و ضمانت اجراهای فرهنگ حاکم و رسمی برایش نمودی ندارد. پس ارتکاب جرم در این مقطع ریشه در عوامل اقتصادی و فقر ندارد بلکه ریشه در تعارض بین فرهنگها دارد.

#### ۴-۱-۲. نظریه معاشرتهای ترجیحی

دومین تأثیر دیدگاه تارد، در تحولات جامعه‌شناسی جنایی در ظهور نظریه معاشرتهای ترجیحی است. (تجمعات افتراقی یا معاشرتهای افتراقی).

این نظریه را برای نخستین بار در سال ۱۹۲۴ میلادی، ساترلند استاد دانشگاه امریکایی مطرح کرده است. به موجب، این نظریه روابط اشخاص با محیطهای در طول زندگی با آن سر و کار دارند، نقش عمده‌ای در ارتکاب جرم دارد. این نظریه بیان می‌کند که یک شخص در مقطع معینی از زمان با گروهها یا محیطهای مختلفی در تماس است. به عبارت دیگر، یک شخص در آن واحد تعلقات متعددی دارد. هم پدر است، هم همسر است، هم کارمند است، هم مدیر امور خیریه مسجد است، هم دانشجو است و ... ، بدین ترتیب یک فرد در طول زندگی اش از محیطهای مختلفی عبور می‌کند، با محیطها و تشکلهای مختلفی تماس دارد. این تشکلهای و این محیطها هر یک مرام و سیاق خاص خود را دارند، که فرهنگهای آن گروه را تشکیل می‌دهد. حال با توجه به اینکه فرد با هر یک از این تجمعات و تشکلهای تماس دارد،

#### ۴۶۰ مباحثی در علوم جنایی

می‌توانیم بگوییم که یک فرد همواره در معرض مرامهای مختلف و فرهنگهای داخلی یا فرعی متعددی قرار دارد که هر یک از آن مرامها و فرهنگهای داخلی و فرعی در واقع نگرش و قضاوت خاص خود را در مورد مسائل اجتماعی دارند. کافی است که فرد با محیطها و تشکلهایی رابطه داشته باشد که آن تشکلهای و محیطها در واقع مجرمانه باشند و جنبه منحرفانه داشته باشند و انجام اعمال نابهنجار و مجرمانه را تا حدی مطلوب و آرمان خود بدانند. در اینجا است که فرد مرتبط با این محیط می‌تواند تحت تأثیر آن مرام و فرهنگ، ارتکاب جرم را تقلید کند و فرا بگیرد. در چنین وضعیتی یک روند یادگیری طی می‌شود که این روند تابعی از عوامل زیر است:

۱. تعداد تماسهای فرد با آن محیط؛

۲. کیفیت تماس یا رابطه فرد با آن محیط؛

۳. مدت تماس یا رابطه فرد با آن محیط.

به عنوان مثال ممکن است فردی در طول عمرش به مناسبتی محکوم به گذراندن حبس در زندان شود. اقامت در زندان به مدت دو ماه یا شش ماه فرد را برای مدتی از ارتباطات با محیطهای دیگر محروم می‌کند. در این مدت، فرد در زندان فرهنگ جدیدی را می‌آموزد و به اصطلاح مشمول فرهنگ پذیری از محیط زندان می‌شود. همانطور که می‌دانیم محیط زندان فرهنگ خاص خود را دارد و چه بسا که چنین فردی پس از خروج از زندان تحت تأثیر اولویتهای فرا گرفته در زندان قرار بگیرد و تحت تأثیر آنها، سایر تعلقات را کنار بگذارد و مرامها، رفتارها و گفتارهای آن محیط خاصی که در ذهنش بیشتر اهمیت پیدا کرده و الگوی او شود. در اینجا است که کثرت تماس، کیفیت بالای تماس فرد با آن محیط و طولانی شدن تماس سبب می‌شود که فرد آن مرام و آثارش را یاد بگیرد.

البته ساترلند معتقد است که اکثر افراد یک جامعه در ارتباطشان از تشکلهایی تبعیت می‌کنند که در مقام مذمت جرم و منع ارتکاب جرم فعالیت می‌کنند، مخالف

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۶۱

ارتکاب جرم هستند و درستی را ترویج می‌کنند. به همین جهت است که اکثر افراد مرتکب جرم نمی‌شوند و این قبیل افراد در اولویتشان انجام مرام‌ها و باورهای تشکل‌های سالم و درست را قرار می‌دهند.

اما عده‌ای در واقع مرجع و ارجاعات تربیتی آنها به آن مرام و تشکلی بر می‌گردد که نقض قانون و نقض مقررات را یک امر مطلوب و معروف می‌داند و بدین ترتیب است که آن مرام را فرا می‌گیرد. اصطلاحات آن را یاد می‌گیرد، فرهنگ رفتارش را می‌آموزد و تبدیل به یک مجرم می‌شود؛ پس مطابق نظریه معاشرتهای ترجیحی، فرد مجرم به جای تبعیت از آموزش‌های یک محیط سالم، از آموزش‌های یک محیط مجرمانه تبعیت می‌کند و آنچه که محقق می‌شود، فرایند یادگیری و آموزش پدیده بزهکاری است که این در قالب تقلیدهای ترجیحی است، چون ما از جنبه‌های مختلف تقلید می‌کنیم. اما وقتی تقلید از مدل‌های مجرمانه در اولویت قرار گرفت تقلید از نوع ترجیحی است و بدین ترتیب فرد مرتکب جرم می‌شود. در اینجا هم بحث این است که در معاشرتهای ترجیحی عوامل ارثی و نیازهای اقتصادی در مجرم شدن نقش نداشتند بلکه بیشتر نیازهای روان‌شناسی و تقلید است که فرد را به سمت جرم سوق می‌دهد.

## ۴-۲. تاثیر اندیشه‌های دورکیم

دورکیم معتقد بود که اختلالی که در جوامع صنعتی وجود دارد ناشی از آن است که وجدان جمعی و شعور گروهی و آگاهیهای جمعی در تعارض با تقسیم کارها و به ویژه تقسیم اجباری کار و نقش است. به عبارت دیگر در جوامع صنعتی تعارض بین منافع شغلی و منافع موجود در وجدان گروهی و جمعی فرد قرار دارد. یعنی در جوامع امروزی در کنار باورهای عمومی که اسم آن وجدان جمعی است، وجدانهای صنفی و شغلی به وجود آمده یعنی به تناسب صنعتی شدن و پیچیده شدن جوامع مشاغل و علاقه مندیهای جدیدی به وجود آمده که اینها هر کدام ضمانت اجراهای

## ۴۶۲ مباحثی در علوم جنایی

خود را دارند که ممکن است در وجدان جمعی و قانون حاکم بر جامعه هیچ حضور و تاثیر مؤثری نداشته باشد. اینجاست که فرد خود را در یک بی‌هنجاری می‌بیند یعنی در تعارض بین مصالح خود و مصالح جامعه که این تعارض ممکن است منجر به ارتکاب جرم گردد. نظریه مبتنی بر مفهوم «بی‌هنجاری» دورکیم منجر به ایجاد دو نظریه در جامعه‌شناسی جنایی گردید که عبارتند از: نظریه بوم‌شناسی جنایی یا مکتب شیکاگو و نظریه مرتون که در ادامه به توضیح این دو نظریه می‌پردازیم.

## ۴-۲-۱. نظریه بوم‌شناسی جنایی (مکتب شیکاگو)

ما در ابتدای بحث وقتی صحبت از تولد آمار جنایی کردیم گفتیم که کتله ریاضیدان بلژیکی با استفاده از آمار جنایی جدیدالتأسیس در دادگستری فرانسه نوسانات جرم و بزهکاری را در استانهای مختلف فرانسه مورد مطالعه قرار داد. هدف او این بود که ببیند که آب و هوا و شرایط اقلیمی یعنی محیط فیزیکی و طبیعی تا چه اندازه بر رشد و کاهش جرم مؤثر است. قانون حرارتی جرم یکی از آورده‌های مطالعات او است که کتله به وسیله آن به بنیانگذار مکتب کارتوگرافی یا جغرافیای جنایی مشهور شد.

اما بوم‌شناسی جنایی یا اکولوژی عبارت است از تأثیر زیستگاه فردی و محل زیست فرد در رفتار مجرمانه فرد. مراد از زیستگاه یا محل زیست، هم آپارتمان یا خانه‌ای است که فرد در آن زندگی می‌کند و هم کوچه و خیابان آن خانه است. زیستگاه مفهوم کلی است که شامل اوضاع و احوال و شرایط خاص محل زندگی فرد می‌شود. می‌توان گفت بوم‌شناسی جنایی به معنای بررسی تعامل و کنش متقابل بین فرد و شرایط محل زیست او یا تأثیر شرایط محل زیست او در رفتار وی است.

با این مقدمه باید گفت که بوم‌شناسی جنایی تا اندازه زیادی ریشه در همان تفکر کتله دارد؛ چرا که تلاش کتله این بود که در فعالیتهای مجرمانه، در یک منطقه، استان یا شهر خاصی نظم معینی را جستجو و بررسی کند و به دنبال اثبات این موضوع بود که آیا در فعالیتهای انسانی در یک محدوده معین نظم معینی وجود دارد یا خیر؟ آیا

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۶۳

در فعالیتهای انسانی که بحث ما جرم است نظم خاصی در یک منطقه وجود دارد یا خیر؟ اما مکتب بوم‌شناسی به جای یک منطقه و شهر، یک محله خاص را مدنظر قرار داد و به دنبال یافتن جواب این پرسش بود که آیا در یک محله خاص به دلیل جو خاص حاکم بر آن، در فعالیتهای مجرمانه می‌توانیم یک نظم خاصی ببینیم.

شاو و مک‌کی دو دانشمند آمریکایی در سال ۱۹۳۱ اندیشه‌های اصلی این مکتب را بنا گذاشتند. بنابراین اندیشه شاو و مک‌کی را تحت عنوان مکتب شیکاگو بررسی می‌کنیم.

تفکر بوم‌شناسی جنایی بر این فرض استوار بود که انسان مثل گیاهان و حیوانات در یک فضای طبیعی و مرزهای مشخصی فعالیت و زندگی می‌کند. در این فضای طبیعی نوعی نظم در فعالیت انسانی به چشم می‌خورد.

شاو و مک‌کی، بنیانگذاران این مکتب، معتقد بودند که این فضای طبیعی، شهر محل سکونت افراد است و حتی این فضای طبیعی در بلوک‌های ساختمانی و مسکونی هم وجود دارد و قابل تصور است.

آن‌ها با توجه به مطالعات تحقیقی در زمینه بوم‌شناسی زندگی گیاهان و بوم‌شناسی زندگی انسانها به این موضوع پرداختند که همانطور که گیاهان زمانی رشد می‌کنند و بارور می‌شوند که با محیط زیست و بوم خودشان در تعادل باشند و فضای حیاتی کافی برای باروری خود داشته باشند، انسانها نیز زمانی رشد می‌کنند و شکوفا می‌شوند که با محیط زیست خود در توازن و تعادل و هماهنگی باشند. در نظم گیاهی یا زندگی گیاهی مشاهده می‌کنیم که وقتی فضای حیاتی، برای گیاهان کافی نیست یا خاک محل مناسب و بارور نیست یا فضای زیستی گیاهان کوچک و فشرده است یا وقتی هوای آن بوم گیاهی آلوده است، قدرت رشد و مانور از گیاهان گرفته می‌شود. انسانها نیز اگر با فضای زندگی خود یا با زیست‌گاه حیاتی خود در توازن و هماهنگی

## ۴۶۴ مباحثی در علوم جنایی

نباشند، نتایج و آثاری مشاهده می‌شود که ناشی از این عدم هماهنگی و عدم توازن است.

با توجه به این مقدمه شاو و مک‌کی با این فرض تحقیق خودشان را در شیکاگو پیرامون بزهکاری شروع کردند که اگر در بعضی از محله‌های شیکاگو میزان بزهکاری از بقیه محله‌ها بیشتر است به خاطر فقر اقتصادی ساکنان مناطق نیست، بلکه علت رشد بزهکاری را باید در ویژگی مکان و فضای آن محل جستجو کرد؛ یعنی فضای آن محل دچار آسیب است و یک نوع آسیب‌شناسی در خصوص آن صادق است و علت رشد بزهکاری به دلیل وضعیت بوم‌شناختی نامطلوب آن محل است علت رشد بزهکاری در نوع نژاد و قوم و یا فرهنگ ساکنان آن محل نیست و می‌دانیم که افرادی که در چنین محله‌هایی زندگی می‌کنند، در واقع امکان زندگی در یک محله بهتر را ندارند.

آنها مطالعات خودشان را از سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۰ به طور کلی انجام دادند و نتیجه این مطالعات کلی نشان داد که توزیع جغرافیایی بزهکاری در محله‌های مختلف شهر در این مدت تغییر نکرده است. یعنی بین ۱۸۶۰ تا ۱۹۳۰ تغییر زیادی در نحوه و میزان توزیع بزهکاری در این محله‌ها رخ نداده است؛ حال آنکه ساکنین این محله‌ها در این مدت به کرات عوض شده‌اند و افراد جدیدی در این محله‌ها استقرار یافته‌اند.

آنها برای دستیابی به نتایج دقیق‌تر براساس این فرض بزهکاری اطفال را در شهر شیکاگو در محله‌های مختلف بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۷ را مطالعه کردند. آنها تعداد ۵۵۹۹۸ پرونده مربوط به اطفال بزهکار را که بین ۱۰ تا ۱۶ سال داشتند در محله‌های سکونت آنها مورد مطالعه قرار دادند و بدین منظور شهر شیکاگو را که در ساحل دریاچه میشیگان قرار دارد به نیم دایره‌هایی تقسیم کردند و توزیع بزهکاری اطفال را بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۷ در این نیم دایره‌ها ارزیابی و مطالعه کردند و مشاهده کردند که بزهکاری در نیم دایره دوم یعنی در نیم دایره نزدیک به دریاچه، از سایر نیم



## جامعه‌شناسی جنایی ۴۶۵

دایره‌ها بیشتر است. شاو و مک‌کی مطالعات خود را از نظر بوم‌شناسی و فرهنگی و نژادی بر این نیم دایره متمرکز کردند و مشاهده کردند که ساکنان این نیم دایره مرتب در حال جابه‌جایی و تغییر هستند و یک عده وارد می‌شوند و یک عده به جاهای دیگر می‌روند؛ ولی شرایط زیست محیطی این نیم دایره دوم نسبت به محله‌های دیگر بسیار وخیم است و عمران و آبادانی در این نیم دایره مشاهده نمی‌شود و محله در حال نابودی و تخریب است.

اعیان املاک ارزشی ندارد، بلکه قیمت زمین آن روز به روز بیشتر می‌شود و لذا مالکان در تغییر و مرمت ساختمانها که اجاره داده شده تلاش نمی‌کنند بلکه منتظر بیرون رفتن مستاجرین و فروش زمین خود هستند نه ساختمان آن.

دولت هم توجه زیادی به این محله نمی‌کند و نمودی از فرهنگ سایر بخش‌های شهر و نمودی از حاکمیت رسمی در این نیم دایره وجود ندارد، اما تراکم جمعیت بالاست و علیرغم این تراکم اقدامات ساختمانی و ... صورت نمی‌گیرد.

آنها متوجه شدند که این نیم دایره دوم در جنوب نیم دایره اول قرار دارد که این نیم دایره اول محل تجمع ادارات، شرکتها و مراکز صنعتی شهر است و چون شهر شیکاگو در حال رشد و جذب سرمایه‌ها است لذا این نیم دایره اول یعنی محله تجاری، اداری و صنعتی در حال پیشروی به سمت نیم دایره دوم است یعنی برای گسترش ساختمان سازی و فضاهای کاری جدید، زمینهای نیم دایره دوم در بورس زمین قرار دارد فلذا مالکین زمینهای نیم دایره دوم برای فروش زمینهای خود مشکلی ندارند و به همین جهت است که نه مالکین و نه دولت امیدی به آینده مسکونی محله دوم ندارند و لذا اقداماتی در جهت بهبود شرایط ساختمان، شرایط محلی، و بهبود شرایط زیست محیطی نیم دایره دوم انجام نمی‌دهند و امیدی به مسکونی باقی ماندن آن ندارند و لذا به دنبال این تحقیق متوجه می‌شوند که علت بالا بودن میزان بزهکاری به خاطر فقر اقتصادی یا خرده فرهنگهای مهاجرین نیست چرا که این اقوام و گروهها

## ۴۶۶ مباحثی در علوم جنایی

به محض اینکه از این محل به محلهای دیگر می‌روند تمایلات و نرخ بزهکاری آنها پایین می‌آید و به این نتیجه رسیدند که علت بالا بودن بزهکاری در این محل به دلیل شرایط زیستگاهی آن محل است.

به این نظریه در جرم‌شناسی، بوم‌شناسی جنایی گویند، یعنی تعامل رفتار افراد با شرایط حاکم در محل زندگی آنها. محل زندگی به معنای کلی یعنی آن شرایط و جو حاکم در محل زندگی افراد مانند کوچه، خیابان، فعالیتهای اجتماعی، حضور پلیس، روشنایی ساختمانها، فضای سبز و ...

این نظریه که در سال ۱۹۴۲ در کتاب مشهوری تحت عنوان «بزهکاری اطفال و مناطق شهری» چاپ شد با واکنش‌های مثبت و منفی روبرو شد. عده زیادی از جامعه شناسان براساس همین الگو یعنی تقسیم کردن محل‌های شهر به صورت نیم دایره‌ای و مقایسه توزیع بزهکاری در محل‌های مختلف سعی در بررسی ارتباط بزهکاری و بوم‌شناسی آن محل کردند. شاو و مک‌کی معتقدند که اگر بزهکاری در نیم دایره دوم محله دوم شهر شیکاگو بالاست به خاطر وجود پدیده آنومی یا خلأ هنجار است یعنی وجدان عمومی یا فرهنگ عمومی حاکم بر شهر شیکاگو در آن نیم دایره دوم وجود خارجی ندارد و آن نیم دایره دوم نسبت به بقیه شهر بیگانه است فلذا این نیم دایره خرده فرهنگ خاص خود را دارد.

دوم اینکه نهادهای رسمی کنترل اجتماعی جرم در این محل وجود خارجی ندارد یا وجودشان بسیار ضعیف است مثل پلیس، شهرداری، جنبه‌های پیشگیرانه ناشی از ساختار خود محله در نیم دایره دوم وجود ندارد لذا با توجه به تحریک زیاد در بین واردین و ترک کنندگان این محله، فرهنگ این محله هم در حال تغییر و جابه‌جایی است لذا کنترل اجتماعی جرم در آن ضعیف شده و یک نوع عدم تعلق به یک فرهنگ خاص یا عدم احساس لزوم تبعیت از یک فرهنگ خاص در آنجا به چشم می‌خورد. لذا ارتکاب جرم در آنجا به خاطر پدیده ناهنجاری یا بی‌هنجاری است.

یعنی نه محله نقش پیشگیری از جرم را ایفا می‌کند و نه نهادهای دولتی و پلیسی رسمی در کنترل جرم نقش چشمگیر دارند، لذا شاو و مک‌کی براساس نظریه دورکیم مبنی بر تضعیف وجدان عمومی و در نتیجه بالا بودن جرم، بالا بودن بزهکاری را در این محله توجیه می‌کنند. (البته محل ارتکاب جرم در این نظریه مد نظر نیست بلکه محل زیست مجرم مد نظر است).

اما منتقدین نظریه شاو و مک‌کی معتقد هستند که چه بسا بزهکاری در سایر محله‌ها هم بالا باشد، لیکن به لحاظ وجود رقم سیاه بزهکاری در این مناطق احساس ما این باشد که میزان جرم در محله‌های مطلوب پایین‌تر است و دوم اینکه نوع بزهکاری در نیم دایره دوم، جرائم علیه اموال، خشونت‌پذیر و خیابانی است و چون رؤیت‌پذیری آن بالاست شانس دستگیری آن بالاست و لذا آمار رقم سیاه جرائم در این محله کم است اما در محله‌های دیگر شهر چه بسا جرائمی اتفاق بیافتد که چون جنبه اصطلاحاً آپارتمانی دارد، در پشت درهای بسته و داخل آپارتمان اتفاق می‌افتد مشمول رقم سیاه بزهکاری است، زیرا رؤیت‌پذیری آن جرایم پایین است. چه بسا در محله‌های مطلوب بزهکاری یقه سفیدی یعنی بزهکاری همراه با تعقل و تدبیر و محاسبه صورت می‌گیرد و می‌دانیم که این قبیل جرائم احساسات عمومی را تحریک نمی‌کند و لذا این احساس عمومی ایجاد می‌شود که در این مناطق میزان جرائم کم است و در محل دوم میزان جرائم بالاست.

در نظریه مکتب شیکاگو نمودی از نظریه بی‌هنجاری دورکیم وجود دارد که علت رشد بزهکاری را در محله‌های فقیر بیان می‌کند. علت ارتکاب جرم فضا و جو حاکم بر آن محله است که در آن محله احساس تعلق به یک نظام ارزشی دیده نمی‌شود و آنها این احساس را دارند که از بقیه شهر جدا هستند و ضرورت احترام به هنجارهای حاکم در بقیه شهر را احساس نمی‌کنند و در ارکان وجدان جمعی حاکم بر شهر حضور و شرکت ندارند و احساس شعور جمعی نمی‌کنند.

#### ۴-۲-۲. نظریه روبرت مرتون

رابرت مرتون جامعه‌شناسی فرانسوی است که معتقد است به علت عدم تناسب در رابطه بین اهداف و آرزوهای قانونی و وسایل و امکانات مشروع دستیابی به آن اهداف، جرم و انحراف به وجود می‌آید. مرتون معتقد است که در هر جامعه‌ای از نظر فرهنگ آن جامعه، معیارها یا اهداف یا آرزوهایی وجود دارد که برای همگان باید امکان دستیابی به آن وجود داشته باشد. از نظر تئوری، اهداف یا آرزوهای عمومی متفاوت هستند، موفقیت تحصیلی یا ورزشی یا موفقیت اقتصادی، موفقیت سیاسی، جملگی اهدافی هستند که برحسب درجه توسعه جوامع مورد توجه عموم مردم است و جوامع دستیابی به آن اهداف را ترویج می‌کنند. این اهداف برای همه یک آرزو است. از سوی دیگر در همه جوامع علی‌الاصول وسایل نهادینه شده یا وسایل رسمی یا وسایل قانونی برای دستیابی به این اهداف باید وجود داشته باشد، مثلاً برای موفقیت تحصیلی امکانات آموزشی لازم است و برای موفقیت سیاسی تلاش و فعالیت‌های اجتماعی لازم است. بدین ترتیب همه افراد علی‌الاصول با توسل به راههای مشروع و قانونی می‌توانند به آن اهداف مشروع و قانونی برسند.

پس فرض بر این است که همه افراد علی‌الاصول شانس یکسانی در رسیدن به این اهداف دارند و رسیدن به این اهداف پاداش تلاش و فعالیت افراد است. اما از نظر مرتون واقعیت این است که همه آرزوی دستیابی به آن اهداف را دارند، اما وسایل رسمی جهت دستیابی به آن اهداف را ندارند. مثلاً یکی از ابزارها، داشتن پول و امکانات اقتصادی است. پس پول ابزار دستیابی بعضی از اهداف است اما کافی است که پول تبدیل به هدف شود، چون در عمل امکان دستیابی به آن هدف یعنی پول‌دار شدن، ممکن است برای عده‌ای وجود نداشته باشد و بدین ترتیب همه شهروندان برای پول‌دار شدن از امکانات مساوی برخوردار نباشند لذا نسبت به این شکاف موجود و عدم تساوی، افراد واکنش‌های مختلفی از خود نشان می‌دهند، بدین

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۶۹

معنا که ممکن است بعضی این هدف را کنار بگذارند و به آنچه که دارند بسنده کنند، و یا عده‌ای با توجه به نداشتن وسایل مشروع و قانونی به وسایل غیر مشروع و غیر قانونی متوسل شوند.

مرتون معتقد است زمانی که توازن بین اهداف ترویجی و وسایل مورد نیاز برای دستیابی به آن اهداف وجود ندارد دو نوع خلأ هنجاری به وجود می‌آید:

اول: بی‌هنجاری افراد محروم یا تهیدست به این جهت که این افراد به ابزار مشروع و قانونی دسترسی ندارند و بنابراین بین هدفها و وسایل دستیابی به آن معلق می‌مانند.

دوم: خلأ هنجاری افراد توانمند و متمول که همواره هدفهای بالاتری را نشانه می‌گیرند. چون امکانات و وسایل قانونی موجود راه دستیابی به آن هدفهای بالا را ممکن و میسر نمی‌کند لذا دچار نوعی خلأ هنجاری و سرگردانی می‌شوند.

این دو نوع بی‌هنجاری واکنش‌های فردی متفاوتی را ایجاد می‌کند. مرتون این واکنشهای فردی نسبت به این شکاف را در پنج دسته تقسیم کرده است. این واکنشهای پنج‌گانه از یک سو تابعی است از قبول یا رد اهداف فرهنگی ترویجی در جامعه به وسیله افراد و از سوی دیگر قبول یا رد ابزارها و وسایل رسمی دستیابی به آن هدفها. پس این واکنشها تابعی از پذیرش، یا عدم پذیرش هدفهای رسمی یا امکانات موجود است.

واکنش فردی نوع اول عبارت است از واکنش اطاعت و فرمانبرداری؛ یعنی فرد هم هدفهای فرهنگی را می‌پذیرد، هم وسایل و امکانات رسمی برای دستیابی آن هدفها را می‌پذیرد، و لذا این فرد قانون‌گرا است، پس جرمی به وقوع نمی‌پیوندد.

در واکنش نوع دوم ما با خلاقیت و نوآوری افراد روبرو می‌شویم؛ یعنی افراد اهداف فرهنگی را پذیرفته‌اند اما وسایل و امکانات غیر قانونی و نامشروع برای دستیابی به آن اهداف را عنداللزوم به کار می‌برند؛ یعنی ابایی از توسل به وسایل غیر

## ۴۷۰ مباحثی در علوم جنایی

قانونی ندارند. این واکنش را در مورد بزهکاری یقه سفیدی مشاهده می‌کنیم که در واقع حاکی از نوآوری آسیبی و انحرافی است. یعنی چنانچه وسایل قانونی موجود که در اختیار دارند، اجازه رسیدن به هدف مورد نظر را به آنها ندهد ابایی از نوآوری و ابتکار مجرمانه یعنی توسل به وسایل غیر قانونی ندارند. این نوع واکنش را که خلاقیت یا نوآوری نامیده‌اند در بزهکاری یقه سفیدی می‌توانیم مشاهده کنیم که حاکی از نوعی نوآوری آسیبی و انحرافی و نوعی ابتکار مجرمانه و منحرفانه است.

واکنش نوع سوم را واکنش مبتنی بر آیین‌گرایی یا آیین منشی می‌نامیم. این نوع واکنش شامل این واقعیت است که بخشی از افراد امیدی به دستیابی نهایی به هدفهای عالی موجود و ترویج شده در جامعه را ندارد. بنابراین افراد آیین منس اهداف بالا را نشانه نمی‌گیرند و واقع‌گرا هستند و مطابق با قوانین عمل می‌کنند، پس وسایل و امکانات رسمی را قبول دارند و احتمال دست زدن به وسایل غیر قانونی را رد می‌کنند و این قبیل افراد مرتکب انحراف یا جرمی نمی‌شوند.

واکنش چهارم یک واکنش انفعالی نسبت به عدم وجود تعادل بین اهداف و وسایل رسمی موجود است؛ یعنی برخی افراد دست از رقابت می‌کشند و به حاشیه جامعه پناه می‌برند و منزوی می‌شوند.

این قبیل افراد وقتی عدم تعادل بین هدفها و وسایل را می‌بینند حالت غیر اجتماعی به خود می‌گیرند، یعنی به جای برخورد فعال علیه وضع موجود یک واکنش انفعالی از خود نشان می‌دهند و مثلاً ولگردی یا تکدی را پیشه می‌کنند یا به مصرف مواد مخدر یا الکل پناه می‌برند.

این قبیل افراد را اصطلاحاً افراد غیر اجتماعی گویند یعنی افرادی که برای نظم اجتماعی خطرناک نیستند، چون واکنش فعال و حاکی از ضدیت از خود نشان نمی‌دهند، ولی بالقوه دارای حالت خطرناکند چون غیر اجتماعی هستند و لذا این قبیل افراد نه هدفها و نه وسایل دستیابی به آن هدفها را نمی‌پذیرند.

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۷۱

واکنش پنجم، واکنش عصیان‌گری و سرکشی نسبت به شکاف موجود است. این واکنش شامل افراد زیادی می‌شود. عده‌ای ممکن است اهداف را بپذیرند و وسایل قانونی را در ذهن خود قبول کنند ولی ممکن است در خصوص موارد خاصی خود را از جامعه جدا کنند و در آن مورد علیه جامعه واکنش نشان دهند که این واکنش ممکن است تبدیل به جرم شود. پس واکنش پنجم از نوع فعال است و انفعالی نیست. پس افراد موضوع واکنش پنجم ممکن است اهداف و وسایل را با هم قبول کنند و ممکن است قبول نکنند، پس احتمال ارتکاب جرم در این واکنش وجود دارد.

نتیجه آنکه آرزوی دستیابی به اهداف معین که معیار توفیق است و فقدان وسایل قانونی برای دستیابی به آن اهداف یک نوع ناامیدی و حالت خاص را ایجاد می‌کند که واکنش‌های مختلفی را ایجاد می‌کند ولی همه جرم‌زا نیستند بلکه واکنش دوم و پنجم ممکن است منجر به جرم شود.

## ۵. جامعه‌شناسی جنایی کلان

تا اینجا ما جامعه‌شناسی را از زاویه غیر ایدئولوژیک و غیر سیاسی مورد بررسی قرار دادیم در این بخش از بحث، وارد بحث‌های عقیدتی و سیاسی در جامعه‌شناسی جنایی می‌شویم. از این دیدگاه، جرم دیگر فقط رنگ ضد حقوقی ندارد، بلکه جرم و بزهکاری تابع ملاحظات و تعاملات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد. در جامعه‌شناسی جنایی کلان که شاخه‌ای از جرم‌شناسی کلان است ما جرم را به صورت پدیده‌ای توده‌ای و جمعی بررسی می‌کنیم و در علت‌شناسی آن عوامل کلی نظیر نظام اقتصادی، سیاسی، قضایی و پلیسی یک جامعه را به عنوان عوامل موثر در ارتکاب جرایم مورد توجه قرار می‌دهیم.

در این بخش از سه مبحث را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

## ۴۷۲ مباحثی در علوم جنایی

۱. مطالعه بزهکاری از نظر مارکسیت‌ها که معتقدند بزهکاری با جوامع سرمایه‌داری عجین شده است و مادام که نظام سرمایه‌داری به حیات خود ادامه دهد و توزیع ثروت در جامعه ناعادلانه باشد، جرم هم وجود خواهد داشت.
۲. بزهکاری در جوامع فوق سرمایه‌داری یا جوامع پسا مدرن (پسا سرمایه‌داری)
۳. نظریه برچسب زنی که در همه نظام‌های سیاسی می‌تواند صادق باشد.

## ۱-۵. مطالعه بزهکاری از دیدگاه مارکسیت‌ها

مارکس سرمایه‌داری را متضمن بی‌عدالتی و تبعیض و جرم و فساد می‌داند و معتقد بود که میان جامعه سرمایه‌داری و بزهکاری همبستگی وجود دارد. او معتقد است این که جوامع سرمایه‌داری اعلام می‌کنند همه امور براساس آزادی اراده و اختیار صورت می‌گیرد، ادعایی بیش نیست و این ادعا که قوانین بیانگر اراده ملی است و نمایندگان مجلس معرف اراده ملی و بیانگر افکار عمومی هستند و شهروندان آزادانه نمایندگان خود را تعیین می‌کنند، منطبق با واقعیت آن جوامع نیست. چرا که قوانین و از جمله مقررات کیفری، در واقع معرف اراده اکثریت مردم نیست. قوانین مجلس در کشورهای سرمایه‌داری معرف اراده یک جناح و گروه و طبقه خاصی از جامعه است. پس قوانین مصوبه، قوانینی است که منافع عموم را لحاظ نمی‌کند بلکه به نوعی قوانین طبقاتی است و چون قوانین مجلس در کشورهای سرمایه‌داری، قوانین حامی منافع اقلیت در مقابل منافع اکثریت است، لذا وقوع جرم در این جوامع امری حتمی است، زیرا ارتکاب جرم در این جوامع یعنی اعتراض به جامعه نابرابر، اعتراض به قوانین و حکومت اقلیتی بر اکثریت و بنابراین ارتکاب جرم در جوامع سرمایه‌داری یک واکنش بدیهی در مقابل قوانین کیفری طبقاتی است که مبین اراده طبقه‌ای از جامعه است.

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۷۳

مارکسیست‌ها معتقدند که وضع قوانین در جوامع سرمایه‌داری برای استمرار حکومت و تأمین منافع طبقه حاکم است. یکی از منافع طبقه حاکم، منافع اقتصادی است. اقتصاد زیر بنای جوامع سرمایه‌داری است. قوانین کیفری که در واقع برای حفظ این زیربنا است، جزو روبنای جامعه محسوب می‌شود. این روبنا در خدمت زیر بنا یعنی اصل اقتصاد است و لذا قوانین کیفری برای استمرار زیربنای اقتصادی جوامع سرمایه‌داری وضع می‌شود که این زیربنا در واقع براساس تأمین منافع اقلیتی خاص است.

نظام اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری براساس توزیع ناعادلانه ثروت است و لذا وقوع جرم در چنین جوامعی حتمی است. ابزارهای تولید اقتصادی در مالکیت عده قلیلی است و بهره‌برداری از توده کارگر برای استمرار منافع این گروه خاص است. پس بدیهی است در چنین شرایطی عده‌ای مرتکب سرقت و کلاهبرداری و غیره شوند چون زیربنا، منافع توده و همه را برآورده نمی‌کند. پس اکثریت افراد جامعه به مقابله با قانون بر می‌خیزند و این مقابله جرم است.

یکی از همفکران مارکس، انگلس است. وی می‌گوید همانطور که آب در درجه‌ای خاص بخار می‌شود، به همین منوال در جوامع سرمایه‌داری بخشی از طبقه زحمت‌کش و کارگر وقتی به درجه و سطحی از استثمار سرمایه‌داری رسیدند، به طور اجتناب‌ناپذیر تبدیل به بزهکار می‌شوند؛ یعنی استثمار از یک درجه‌ای که به بالا رفت، عده‌ای تبدیل به مجرم می‌شوند و این مجرمین در مقابل تفکر موجود مقابله می‌کنند.

## نظریهٔ مسلو<sup>۱</sup>

می‌توان جرم را یک پدیده روانشناسی نیز تلقی کرد؛ یعنی جرم را پدیده‌ای مرتبط با یک روان‌شناسی اقتصادی و اجتماعی بدانیم. مسلو، روان‌شناس آمریکایی، نیازهای

## ۴۷۴ مباحثی در علوم جنایی

انسان را در یک جامعه صنعتی به پنج دسته تقسیم کرده و این نیازها را در غالب هرمی ارائه کرده که از پنج طبقه تشکیل شده است و در هر یک از این طبقات پنج‌گانه، انسان یکی از نیازهایش را رفع می‌کند یا به یک نیاز جدید می‌رسد، به عبارت دیگر اعضای یک جامعه از یک سو برحسب جایگاهی که در جامعه دارند و از سوی دیگر درجهٔ توسعهٔ آن جامعه، انگیزه‌های مختلفی دارند که در تعیین رفتار آنها موثر است.

طبقه اول: بعضی از اشخاص و بعضی از گروههای اجتماعی یا حتی بعضی از کشورها هنوز در پله اول یا سطح اول این هرم که عبارت است از طبقهٔ نیازهای ارگانیک و جسمانی قرار دارند.

طبقه دوم: در این طبقهٔ هرم مسلو، نیاز به امنیت مطرح می‌شود؛ یعنی برای بعضی افراد در بعضی از کشورها یا حتی در کشورهای خاصی مردم جامعه هنوز نیاز به تأمین امنیت دارند؛ به این معنا که نیازهای ارگانیک رفع شده است (طبقه اول) و افراد از امنیت جسمانی و امنیت مالی خود در بیم و هراس هستند و بنابراین در اینجا نیاز به مراقبت و کنترل مطرح می‌شود.

طبقه سوم: در این مرحلهٔ هرم، نیاز جدیدی مطرح می‌شود که عبارت است از نیاز تعلق یا وابستگی به یک تشکل یا گروه خاص از جامعه. پس بعد از رفع نیازهای ارگانیک، و نیازهای امنیتی، مسأله تعلق به یک گروه و دسته اجتماعی و بهره‌مند شدن از امتیازات آن برای بعضی از افراد مطرح می‌شود.

طبقه چهارم: در این طبقه از هرم مسلو، نیاز به احترام مطرح می‌شود. در این مرحله افراد علاقمند به کسب اسباب و لوازمی می‌شوند که ارج و احترام اجتماعی را به دنبال دارد.

طبقه پنجم: بالاخره در این مرحله که در جوامع خاص و در بین طبقات خاصی مطرح می‌شود، نیاز به مطرح بودن و داشتن شهرت و تشخیص اجتماعی به چشم می‌خورد. در اینجا است که میل به کسب قدرت و نیاز به حضور در مسئولیتهای مهم

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۷۵

اجتماعی مطرح می‌شود و بنابراین افرادی که در این مرحله قرار دارند یا کشورهای که اتباع آنها در این طبقه از هرم هستند صرفاً مرتکب جرائم یقه سفیدی می‌شوند؛ مثل جرائم مرتبط با مسائل سیاسی و انتخاباتی، جرائم مالی بزرگ و سوءاستفاده‌های مالی بزرگ.

بدیهی است این هرم به منظور توجیه و توضیح علل یا علت بزهکاری به وجود نیامده است. مسلو این هرم را در باب روان‌شناسی شهروندان جوامع مختلف و به خصوص جوامع صنعتی مطرح کرده است. ولی با توجه به جدول مرتون، این هرم می‌تواند در خصوص نظریه اهداف مشروع و وسایل مشروع دستیابی به آنها مورد استفاده قرار بگیرد.

### جدول پنج گانه مرتن

۱. واکنش مبنی بر هم نوایی؛
۲. واکنش آیین منشی؛
۳. واکنش حاکی از نوآوری؛
۴. واکنش منفعلانه؛
۵. واکنش فعالانه‌عصیان و سرکشی.

مسلو معتقد است که در تحلیل این جدول، این هرم می‌تواند سطح نیازهای افراد و میزان و نوع بزهکاری را مشخص کند؛ چرا که در هر طبقه از هرم با توجه به نیازهای آن، جرائم خاصی ممکن است ارتکاب یابد. در توضیح باید اضافه کرد که اگر در یک جامعه افرادی به عنوان نمونه نیازهای طبقه پنجم هرم را برای خویش در اولویت قرار دهند، اگر وسایل مشروع دستیابی به اهدافشان کافی نباشد، ممکن است هر یک از واکنش‌های پنجگانه جدول مرتون را از خود نشان دهند که بعضی از آنها، همانطور که قبلاً توضیح دادیم می‌تواند مجرمانه باشد. البته باید توجه داشت که

## ۴۷۶ مباحثی در علوم جنایی

نیازهای هر طبقه به دلیل تفاوت در ماهیت می‌تواند منجر به ارتکاب جرایم متفاوت شود.

همانطور که توضیح دادیم مارکسیست‌ها معتقد بودند بزهکاری، خاص جوامع سرمایه داری است زیرا جوامع سرمایه‌داری، جوامعی هستند که توزیع ثروت در آنها ناعادلانه است و قوانین و مقررات در خدمت طبقه حاکم است و جرائم به وسیله طبقات زحمتکش به وقوع می‌پیوندد این جرایم که در مقام اعتراض به این بی عدالتی اقتصادی است و به این ترتیب نوید می‌دادند که در جوامع کمونیستی، جرم و بزهکاری وجود نخواهد داشت؛ زیرا جامعه کمونیستی یک جامعه بی طبقه است. طبقه کارگر مثل بقیه مالک ابزارهای تولید و ثروت می‌شود لذا زیر بنا که همان اقتصاد باشد از انحصار اقلیت و عده خاص به نام صاحبان سرمایه و یا صاحبان صنایع خارج می‌شود و بدین ترتیب توزیع ثروت و توزیع مالکیت، جنبه عمومی پیدا می‌کند و در نتیجه جرائمی مثل سرقت و کلاهبرداری از بین رود چون دیگر نیازهای ارگانیک برطرف می‌شود و بنابراین وجود جرم در این جوامع امری است غیر طبیعی و غیر عادی.

به نظر مارکسیست‌ها حکومت در جوامع کمونیست یک نهاد عبث و بیهوده است چون حکومت روبناست و تقسیم کار و تقسیم ثروت زیربناست و براساس اخلاق کمونیستی انجام شده، دیگر تخلف، مقاومت یا جرمی علیه این زیربنا اتفاق نمی‌افتد که حکومت به رسیدگی آن بپردازد، زیرا جامعه غیرطبقه‌ای است و قوانین و مقررات کیفری هم غیر طبقه‌ای شده‌اند و منافع عموم را تأمین می‌کنند. اما مشاهده می‌شود که علیرغم این تحلیل مارکسیست‌ها، بزهکاری در جوامع سوسیالیستی وجود دارد. لذا پیش‌بینی مارکسیست‌ها در خصوص محو بزهکاری در جوامع سوسیالیستی درست نبود. جرم‌شناسان سوسیالیست سعی کردند این تداوم بزهکاری را توجیه کنند. این جرم‌شناسان معتقدند که جوامع سوسیالیستی شاهد کاهش بزهکاری هستند و تردیدی

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۷۷

نیست که بزهکاری عمومی در این کشورها کاهش پیدا کرده است. باند بزهکاری در کشورهای سوسیالیستی دیگر وجود ندارد و اگر جرمی به چشم می‌خورد بیشتر فعل یا ترک فعل افراد منزوی و افرادیست که بصورت انفرادی و جسته‌گریخته مرتکب آن می‌شوند. با این توضیح جرم‌شناسان شوروی سابق و مارکسیست‌ها دلایل زیر را برای توجیه بزهکاری در جوامع خود ارائه کرده‌اند.

۱. در جوامع سوسیالیستی هم، بزهکاری یا لاقابل‌بخشی از جرایم ناشی از فعل یا ترک فعل بیماران روانی است و عده‌ای نیز به لحاظ مسائل زیستی و ارثی، مرتکب جرم می‌شوند.

۲. وجود میزان کم جرائم علیرغم پیشگیری‌های انجام شده در کشورهای سوسیالیستی بخاطر وجود بقایای جوامع سرمایه‌داری در این کشورهاست. از سوی دیگر فرهنگ کشورهای غربی از طریق وسایل ارتباطی سمعی و بصری و رسانه‌های گروهی به جوامع سوسیالیستی نفوذ می‌کند و لذا این بزهکاری تحت‌تأثیر نفوذ فرهنگ سرمایه‌داری و وارداتی یا به زبان دیگر ناشی از اشغال یا تهاجم فرهنگی است.

۳. توجیه اصلی مارکسیست‌ها این است که جوامع سوسیالیستی امروزی (قبل از سال ۱۹۹۰ یعنی قبل از فروپاشی شوروی) همانطور که از عنوان آن بر می‌آید هنوز در مرحله سوسیالیستی هستند و به مرحله کمونیسم یعنی سوسیالیستی ناب نرسیده‌اند. هنوز جوامع شوروی آن جامعه کمونیسم تمام عیار نیست. بزهکاری زمانی از بین می‌رود که جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی واقعی تبدیل شود. حالا با این توضیح باید دید معنای جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی چیست؟

در جوامع کمونیستی که عالیترین شکل جامعه است و جانشین جامعه سرمایه‌داری خواهد شد، وسایل تولید به مالکیت عمومی در می‌آید و همه با هم فعالیت خواهند کرد و دولت که نقش هدایت جامعه را به مرحله عالی داشته، از بین

## ۴۷۸ مباحثی در علوم جنایی

می‌رود و دیگر نیازی به آن نیست. بنابراین در جوامع کمونیستی به هر کس به قدر نیازش امکانات داده می‌شود و از هر کس به اندازه توانایش توقع خواهند داشت، یعنی شعار «به هرکس به مقدار کارش» به شعار «از هرکس به قدر توانایش و به هرکس به اندازه نیازش» تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی است که دیگر جرمی به وقوع نخواهد پیوست و بنابراین وجود این مقدار جرم در جوامع سوسیالیستی به خاطر این بود که هنوز کمونیزم به طور کامل محقق نشده و از طرف دیگر هنوز بقایای نظام سرمایه‌داری گذشته، جامعه امروز را تحت‌الشعاع خودش قرار داده است.

۴. در این قبیل جوامع هم تضادها و تعارض‌های مقطعی میان روستائیان و شهرنشینان وجود دارد و لذا وقوع و ارتکاب جرم در چارچوب این تعارض بین فرهنگ‌های شهری و روستائی سبب وقوع برخی از انحرافات و جرائم خواهد بود. اما در این خصوص هم باید گفت که بین این تعارضات و ارتکاب جرم در جوامع سوسیالیستی هم با گذشت زمان یک نوع هماهنگی ایجاد می‌شود و لذا میزان ارتکاب جرم هم پایین می‌آید؛ یعنی به میزان کاهش تعارض فرهنگی در جوامع سوسیالیستی میزان جرم هم کم می‌شود و از میان می‌رود، چون تفاوت شهر و روستا تقریباً در این جوامع کم‌رنگ می‌شود.

## ۲-۵. بزهکاری در جوامع فوق سرمایه‌داری (پسا سرمایه‌داری)

یکی از وجوه افتراق جوامع سرمایه‌داری با کمونیسم در این بود که اقتصاد در این جوامع آزاد است و دولت حداقل مداخله را در اقتصاد و امور داد و ستد افراد دارد ولی در کمونیسم چون مالکیت جنبه عمومی دارد اقتصاد نیز در دست دولت است و همه امور مالی در قالب مقررات و تعرفه‌های دولتی است.

اما در مورد جوامع فوق سرمایه‌داری ابتدا ماهیت و هویت و سپس علل وقوع جرم را تحلیل می‌کنیم. جوامع سرمایه‌داری تحت تأثیر تحولات سیاسی و

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۷۹

تکنولوژیکی در دهه‌های اخیر بسیار متنوع شد. اولاً سرمایه‌داری جنبه بین‌المللی به خود گرفته و اقتصاد، جهانی شده است و در نتیجه سرمایه‌داری سنتی و ملی و داخلی در اشکال جدید، جنبه فراملی و بین‌المللی به خود گرفته است. سرمایه‌داری سنتی در مالکیت‌های خصوصی خلاصه می‌شود ولی در پسامدرن مالکیت کماکان خصوصی است اما کنترل کنندگان مالکیت، اشخاص حقوقی هستند یعنی ما در کنار اشخاص حقیقی شاهد تولد هزاران اشخاص حقوقی هستیم که همچون اشخاص حقیقی عمل می‌کنند و به بازیگر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تبدیل شده‌اند و لذا شکل سرمایه‌داری را هم تغییر داده‌اند.

از دیگر ویژگی‌های دیدگاه فوق سرمایه‌داری این است که افراد غیر مالک (طبقه زحمتکش و کارگر) همچون گذشته با مالکین روبرو نیستند و صاحبان ابزار تولیدکنترل کنندگان تولید و صنعت در سیستم فوق مدرن، نامرئی هستند. زیرا این سرمایه‌ها در غالب سهام توزیع شده است و به عنوان نمونه خریدار و مصرف‌کننده با یک فروشگاه زنجیره‌ای و یک عده فروشنده روبرو می‌شود و مالک حضور ندارد ولی در سرمایه‌داری سنتی مالک در خط اول با افراد در تماس است. یعنی به جای مالکین در خط اول سرمایه‌داری، با مدیران و فن سالاران و با تکنوکراتها یا هیئت مدیره یا هیأت نظارت روبرو هستیم. پس بین مالکیت و کنترل سرمایه باید تفکیک قایل شد. کسی که کنترل سرمایه را انجام می‌دهد، مالک نیست بلکه کنترل واقعی سرمایه‌ها در دست مدیران شرکتها یا اشخاص حقوقی است و بدین ترتیب بین مالکین و غیر مالکین یعنی « بین سرمایه‌داران و غیر سرمایه‌داران » یک طبقه واسطه به نام مدیران و کنترل کنندگان به وجود آمده‌اند که شکل سرمایه‌داری را دگرگون کرده‌اند.

به طور کلی از نظر جامعه‌شناسی ما در جوامع سرمایه‌داری مدرن شاهد دو موقعیت یا دو جایگاه هستیم که تضاد و تعارض بین این دو موقعیت و دو جایگاه

## ۴۸۰ مباحثی در علوم جنایی

احتمالاً وقوع جرم را به دنبال دارد. از یک سو مقامات قانونی، قانونگذاران، مفسران قضایی و قضات و مسئولین اجرای مجازاتها، و در طرف دیگر تابعان این مقررات را داریم. پس بین تابعان حقوق کیفری و حقوق کیفری همواره تعارضی وجود دارد و هم‌نویی بین آنها ممکن است دستخوش تغییرات و ایجاد خدشه شود. با توجه به این تغییر می‌توان گفت که همواره جرم وجود دارد، چون همواره بین مقررات یا مقامات مسئول تفسیر قوانین و افراد تابع یک تعارض و عصیان‌گری و سرکشی به وجود می‌آید که حاصل این عصیان ممکن است به موجب آن مقررات جرم باشد.

می‌توانیم بگوییم که در یک جامعه رشد بزهکاری نشانه وجود نوعی آسیب یا رابطه تعارضی بین دارندگان قدرت، صاحبان قدرت، کنترل کنندگان سرمایه، مدیران سرمایه و تابعان قدرت، و طبقه غیر مدیر وجود دارد و حاصل این اصطکاک و تعارض بین این دو طبقه، بزهکاری را به وجود می‌آورد.

در اینجا به این نکته توجه کنید که در جوامع سرمایه‌داری سنتی این تعارض بین مالکین به طور مستقیم با افراد غیر مالک بود اما در نئوسرمایه‌داری ما شاهد مدیران هستیم که لزوماً مالکین نیستند و لذا سیاست هیأت مدیره و سیاست مدیر عامل و سیاست صاحب اختیار و نماینده شرکت می‌تواند سرمایه‌گذاری را متحول کند.

حالا با توجه به این توضیح به جای مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری سنتی در جوامع سرمایه‌داری نوین صحبت از اصطکاک و تعارض بین دارندگان قدرت و سوژه‌ها یا تابعان قدرت است. تعارض بین طبقه قدرت‌دار و تصمیم‌گیر و نه مالک با طبقه زیر دست و تابع بدیهی است. این تعارض سبب می‌شود بین موقعیت قدرت و موقعیت فرو دستی یا موقعیت سوژه بودن همواره یک تعارض وجود داشته باشد و این تعارض سبب می‌شود که اقلیتی در مقابل قدرت از خود واکنش نشان دهند و جرم را بوجود آورند؛ یعنی ما با نوعی تضاد روبرو هستیم که همزمان حاکمان و قدرتمندان را مقابل افراد تحت قدرت و تحت حکومت قرار می‌دهند و در نتیجه



## جامعه‌شناسی جنایی ۴۸۱

برای اینکه بین این دو موقعیت «موقعیت فرا دست و فرو دست» و «بین قدرت و تحت قدرت بودن» تعادلی پیش بیاید همواره دارندگان این دو موقعیت باید شرایط خاص را درک کنند و با انعطاف پذیری و مانور، موقعیت خود را حفظ بکنند. با توجه به این ایده می‌توان گفت که بر اساس دیدگاه ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی، در ساختارهای هر جامعه واحدها یا تشکلهای مختلفی وجود دارد، در هر یک از این واحدها و تشکلهای لاجرم پاره‌ای از افراد و اعضا در موقعیت حاکم و برتر قرار می‌گیرند و بقیه در موقعیت زیر دست و لذا این مبارزه زیردست و بالادست در واقع به منظور حفظ موقعیت خود است. وجود این واقعیت یعنی بالادست و زیر دست بودن سبب می‌شود که بگوییم که در عمل برابری و مساوات بین انسانها در عمل وجود ندارد.

این موقعیت سبب می‌شود که مشاغل و امتیازات برابر نباشد و به صورت برابر بین افراد توزیع نشود. عواملی وجود دارند که این برابری تئوریک افراد را خدشه‌دار می‌کند. مثلاً عده‌ای که به لحاظ اینکه مهاجر، خارجی یا از خانواده فقیر هستند همواره در موقعیت زیر دست هستند و بالای آنها طبقه فرادست وجود دارد. بحث این است که این طبقه فرادست در جوامع سرمایه‌داری همواره مالک نیست بلکه مدیران، متخصصان و تکنوکراتها هستند. این تعارض به طور کلی سبب می‌شود که قواعد و مقررات وضع و برای آنها ضمانت اجرا تصویب بشود. این مقررات به وسیله افراد بالاست ایجاد می‌شود و اکثریت افراد زیر دست تابع آن هستند.

اصولاً در هر جامعه‌ای سه مرحله در دور یا سیکل جنایی وجود دارد؛ یعنی هر جامعه‌ای باید از سه مرحله در زمینه کیفری بگذرد. اول، قانون‌گذاری کیفری یعنی وضع جرم و جرم‌انگاری و تعیین محدوده‌های ارزش از غیر ارزش. مرحله دوم، ارتکاب جرم توسط عده‌ای است و در مرحله سوم، مرحله اجرا و اعمال مجازات یا بروز واکنش اجتماعی علیه جرمی است که اتفاق افتاده است.

## ۴۸۲ مباحثی در علوم جنایی

همه افراد یک جامعه به طور کلی نسبت به تبعیت از یک قانون و عصیان‌گری در مقابل آن هم عقیده نیستند. همیشه عده‌ای در مقابل این مقررات عصیان‌گری می‌کنند و از خود واکنش نشان می‌دهند.

در چنین وضعیتی هر چه قدر جرایم در یک جامعه، سنگین باشد حاکی از یک رابطه بیمارگونه بین صاحبان قدرت و تابعان قدرت است. پس رشد بزهکاری نشانه به هم خوردن نظم و روابط بین صاحبان قدرت (نه مالکین) و صاحبان ابزار تولید و آن دسته از افرادی که تحت این قدرت هستند می‌باشد. برای اینکه این مقاومت به حداقل برسد و مقررات بهتر اجرا شود، باید این مقررات با توجه به نیازهای مردم متحول شود. یعنی تلاش شود با اصلاحات ضروری میزان تبعیت از قانون بالا رود. اما شدت تعارض یا میزان تعارض بین طبقه فرادست و فرودست تابع عوامل چندی است: برخی از این عوامل مربوط به دارندگان قدرت است مثل شرایط اقتصادی دارندگان قدرت. اما برخی از این عوامل شخصی و مربوط به طبقه فرودست است؛ از جمله سن و جنسیت و نژاد.

### ۱. سن

با توجه به معیار سن مطالعات نشان داده‌اند که طبقات جوان نسبت به شرایط سیاسی - اجتماعی مقاومت بیشتری نشان می‌دهند.

علت بالا بودن تعداد متخلفان جوان، مسائل روانی و سنی خاص فیزیولوژیکی نیست، بلکه جوان‌ها با نسل‌های قدرت و نمودهای بیرونی و عملی قدرت مبارزه می‌کنند یا عدم تعارض بین این دو را تشویق و ترغیب می‌کنند. محافظه‌کاری بیشتری از خود نشان می‌دهند و لذا مطیع تر می‌شوند.

## ۲. جنسیت Gender

زنان یا جنس مونث هم نسبت به مردان کمتر مقاومت نشان می‌دهند<sup>۱</sup> و کمتر مرتکب جرم می‌شوند. این تفاوت بین میزان زنان و مردان در جرم‌شناسی مطرح شده است. عده‌ای معتقدند چون زنان از نظر جسمانی تفاوتی ماهوی با مردان دارند لذا همواره محکوم به تبعیت از قواعد قدرت حاکم هستند و لذا در طبقه فرادست نیز حضور ندارند.

عده‌ای معتقدند زنان اصولاً آنگاه که دارای مسئولیتهای اجتماعی بیشتر می‌شوند و تعدادشان در موقعیتهای فرادست و مدیر بیشتر می‌شود، به همان میزان امکان وقوع جرم به وسیله آنها افزایش می‌یابد.

پس ارتکاب جرم به وسیله زنان تابعی است از ملاحظات جامعه‌شناختی و فرهنگی. درکشورهایی که زنان تا حدی مثل مردان حضور اجتماعی دارند، اولاً تعداد آنها در موقعیت فرادست بیشتر از جوامع دیگر است و دوم اینکه حضور اداری بیشتر زنان، امکان مناسب ارتکاب جرم را برای آنها بیشتر می‌کند.

پس میزان اندک زنان در بزهکاری به لحاظ این نیست که آنان از مردان تابع‌تر هستند، بلکه جنسیت مؤنث در فرهنگهای مختلف مشمول مقررات مختلفی است و تجربه و آمار نشان می‌دهد که هر چه تعداد زنان در پست‌ها و مسئولیتهای اجتماعی بیشتر شود و تعداد آنها در موقعیت فرادست یا مدیر یا برتر بیشتر شود، امکان وقوع جرم از جانب آنها نیز بیشتر می‌شود. پس مطیع بودن مختص جنسیت زن نیست، بلکه دلایل اجتماعی دارد.

## ۳. نژاد یا قومیت

بیگانه بودن در یک کشور موقعیت آسیب‌پذیر و فرودستی را برای فرد به وجود می‌آورد و لذا تعداد مهاجرین یا بیگانگان در بین توده افراد زیر دست بیشتر است. لذا تعداد مناسب‌های ارتکاب جرم برای مهاجرین بیشتر می‌شود؛ یعنی اینکه بعضی جرائم از سوی مهاجرین و بیگانگان بیشتر ارتکاب می‌یابد. اما در آمار بزهکاری در کل بزهکاری، تعداد بزهکاران خارجی نسبت به بزهکاران بومی خیلی کمتر است. یک فرد بیگانه به مناسبت موقعیتی که در یک جامعه خارجی اشغال می‌کند، ممکن است بعضی اعمال را بیشتر مرتکب شود. مثلاً آنها نسبت به بومی‌ها خیلی بیشتر مرتکب دست‌کاری در اسناد شناسنامه و بیمه و غیره می‌شوند. همین‌طور اقامت غیرقانونی فقط در مورد بیگانگان است. پس تعداد ارتکاب این جرم توسط خارجیها بیشتر است. پس جایگاه آنها در رده‌های اجتماعی سبب می‌شود که آنها موقعیت ارتکاب جرم را نسبت به بومی‌ها بیشتر داشته باشند.

نتیجه این که با توجه به توضیحات بالا در جوامع فوق سرمایه‌داری بزهکاری و جرائم حاصل اصطکاک و تعارض بین دارندگان قدرت و صاحبان قدرت و افراد تحت حکومت است. دارندگان قدرت مالکین نیستند بلکه واسطه بین مالکین و غیرمالکین هستند. لذا این دارندگان قدرت هستند که قدرت وضع مقررات تعرفه‌گذاری و نرخ‌گذاری را دارند و آنها هستند که در مقام قدرت‌مداری خود برمی‌آیند و تلاش می‌کنند که وضعیت خود را حفظ بکنند. پس طبقه فرادست و فرودست همواره در تلاش هستند که موقعیت خود را حفظ کنند. دارندگان قدرت می‌خواهند خود را تقویت کنند و تابعان در مقام تقویت موقعیت خود در مقابل قدرت‌داران هستند. این تلاش دو جانبه بعضاً سبب می‌شود، همواره عده‌ای از تابعان نسبت به مقررات و برنامه‌های طبقه فرادست اعتراض می‌کنند. این اعتراض ممکن

<sup>۱</sup> - رک. مهرا، نسرین، (زیر نظر)، زن و حقوق کیفری، انتشارات سلسبیل، تهران، ۱۳۸۴.

است به شکل جرم تجلی کند. پس جرم، حاصل به هم خوردن تعادل بین طبقه فرادست با فرودست است.

پس ملاحظه می‌شود که هیچ‌گونه تعارضی بین صاحبان سرمایه با غیرمالکین وجود ندارد، بلکه این تعارض بین صاحبان قدرت و مدیران و طبقه زیر دست وجود دارد. حال طبقه فرادست همواره دو نکته را مورد توجه قرار می‌دهد. نخست اینکه تلاش آنها بر این است که تعارض با طبقه زیردست بیشتر نشود و زمینه‌های تضاد اجتماعی را کم بکنند و دوم اینکه تلاش می‌کنند که خودشان را در حکم و مشابه طبقه و گروه تحت قدرت قرار ندهند و بدین ترتیب از ابزارهای الزام آور مثل همکاری پلیس و دادگستری استفاده می‌کنند.

بنابراین در جوامع فوق سرمایه‌داری جرم حاصل تعارض سرمایه‌دار و سرمایه‌داری با افراد زحمتکش و غیر سرمایه‌دار نیست، بلکه در جوامع فوق سرمایه‌داری بزهکاری حاصل تعارض منافع تصمیم‌گیران و برنامه‌ریزان سرمایه‌داری، تئورسین‌ها یا تکنوکرات‌های سرمایه‌داری و افراد مقابلشان به وجود می‌آید. پس در اینجا تا اندازه‌ای از تحلیل مارکس استفاده می‌کنند که در جوامع فوق مدرن این مبارزه طبقاتی تبدیل به مبارزه بین دو جایگاه می‌شود یعنی جایگاه قدرت‌داران و مدیران و جایگاه افراد تابع و زیردست.

سرمایه‌داری امروزی هم در مرحله قانون‌گذاری یعنی وضع مقررات، اقدام و مداخله می‌کند و هم در مرحله سوم یعنی مرحله ابراز واکنش علیه موارد نقض آن ارزشها؛ یعنی این مدیران هستند که امر قانونگذاری و ابراز واکنش و مجازات را شکل می‌بخشند و تحت تأثیر قرار می‌دهند، زیرا منافع آنها در معرض خطر است نه منافع سرمایه‌داران و چون خواهان حفظ موقعیت برتر خود هستند، در این مرحله نیز مداخله می‌کنند و این مداخلات به منظور کاهش واکنش افراد زیردست یعنی کاهش ارتکاب جرم و افزایش افراد مطیع است.

## ۳-۵. نظریه برچسب زنی

این نظریه در واقع یکی از نظریات مکتب واکنش اجتماعی جرم‌شناسی است که در جامعه‌شناسی جنایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در جرم‌شناسی اصطلاح «واکنش اجتماعی» دامنه گسترده‌ای را شامل می‌شود، که هم شامل مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی است و هم قانونگذاری کیفری و نهادهای واکنش اجتماعی علیه جرم را شامل می‌شود. نظریه‌های واکنش اجتماعی که در جرم‌شناسی مطرح می‌شوند، شامل چهار نظریه است که به عنوان نظریه‌های کلان در جامعه‌شناسی جنایی نیز بعضاً مورد استفاده قرار می‌گیرند. این چهار نظریه عبارتند از: ۱. نظریه تعامل گرایی یا برچسب زنی که به بررسی کنش متقابل بین فرد و نهادهای واکنش اجتماعی علیه جرم می‌پردازد، از جمله پلیس، دستگاه قضایی، نحوه اجرای مجازات‌ها و...؛ ۲. نظریه جرم‌شناسی سازمانی یا جرم‌شناسی تشکیلاتی که به بررسی تناسب بین سازمان و تشکیلات قضایی، پلیسی و اجرایی و نحوه مبارزه آنها با میزان جرایم در جامعه می‌پردازد؛ ۳. نظریه جرم‌شناسی رادیکال یا جرم‌شناسی انتقادی که با رویکردی سیاسی به علت‌شناسی بزهکاری در جوامع می‌پردازد؛ ۴. نظریه بزه دیده‌شناسی که به مطالعه نقش مجنی علیه (بزه دیده) در فرایند کیفری می‌پردازد.

نظریه برچسب زنی بر این اندیشه استوار است که بر خلاف نظریه‌های معمول جرم‌شناسی که واکنش کیفری در معنای وسیع را مانع و سدی در مقابل وسوسه‌های بزهکارانه و تکرار جرم می‌دانند، واکنش اجتماعی را بوجود آورنده مجرم و بزهکار می‌داند. به این معنا که بزهکار بودن در اجرای قوانین و مقررات بوسیله پلیس و دستگاه قضایی در جامعه بوجود می‌آید. این نظریه بر دو اصل کلی استوار است:

بنابر اصل اول که اصل تبیین جرم نامیده می‌شود، گروه‌های اجتماعی و قانونگذار، با وضع و اجرای مقرراتی که نقض آنها انحراف یا جرم تلقی می‌شود، نسبت به اشخاصی خاص و با زدن برچسب منحرف یا مجرم، بزهکار را به وجود

می‌آورند. پس بزهکار یا منحرف پیامد اجرای مقررات خاصی نسبت به افراد خاص است.

پس بزهکار فردی است که جامعه، پلیس یا دستگاه قضایی موفق شده این برچسب را بروی الصاق بکند. رفتار منحرفانه و مجرمانه رفتاری است که دیگران، آن را انحراف و جرم بدانند؛ به عبارت دیگر اگر چه برچسب مجرمانه را نسبت به یک عمل، قانونگذار توصیف و ایجاد کرده، اما توصیف واقعی مجرم یا منحرف بستگی به قضاوت جامعه، پلیس و دستگاه قضایی دارد. مثلاً به موجب قانون، کشت خشخاش ممنوع است. این یک انگ قانونی به یک عمل است. ولی چه بسا در یک محلی کشت خشخاش حساسیت مردم را برنیاگزیزد زیرا در آن محل کشت خشخاش یک امر هنجاری است. پس کسی مورد را به مقامات صالح افشا نمی‌کند. پس در اینجا مکانیزم انگ‌زنی از طرف جامعه نسبت به کشاورزان صورت نمی‌گیرد.

در خصوص مقامات پلیس و دستگاه قضایی هم این برچسب تا اندازه زیادی محصول سلیقه و انتخاب آنهاست. بدحجابی یک جرم است، اما در واقع مقامات رسمی، برداشت‌های متفاوتی از این جرم دارند و در نتیجه عکس‌العمل‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند. مثلاً ممکن است مأموران مختلف در مورد وضعیت‌های مشابه عکس‌العمل‌های متفاوت از خود نشان دهند و در نتیجه عده‌ای برچسب مجرم بودن بخورند.

آنچه که در اینجا مهم است توجه به این نکته است که بین بزهکاران و غیر بزهکاران تفاوت اصلی وجود ندارد. در کنار برچسب‌زنی قانونی نسبت به یک عمل، برچسب‌زنی واقعی نسبت به آن عمل و مباشر آن عمل تابع قضاوت و ارزیابی جامعه، پلیس و دستگاه قضایی نسبت به آن عمل است.

بنابراین چون همه افرادی که مرتکب جرم می‌شوند در قضاوت مردمی و پلیسی در صافی دستگاه قضایی برچسب‌زنی مجرم نمی‌خورند. پس بین بزهکاران و غیر

بزهکاران تفاوتی وجود ندارد، یعنی در بین افرادی که اصطلاحاً با شرافت و ناکرده بزه تلقی می‌شوند اشخاصی وجود دارند که واقعاً مرتکب جرم شده‌اند، اما در عمل به دلایلی که گفته شد موفق به فرار از فرآیند انگ‌زنی جامعه، پلیس و دستگاه قضایی شده‌اند پس بین افراد بزهکار و غیر بزهکار تفاوتی وجود ندارد. و همچنین بخشی از کسانی که برچسب می‌خورند محکوم می‌شوند بعد از تحمل مجازات و آزاد شدن دیگر مرتکب جرم نمی‌شوند و بنابراین بین زمانی که جرم مرتکب نشده‌اند و بعد از تحمل مجازات با افرادی عادی و غیر مجرم تفاوتی نداشته‌اند و نخواهند داشت.

پس برحسب این نظریه بین افراد مجرم و غیر مجرم تفاوت ذاتی و سرشتی و زیستی و روانی وجود ندارد و این قضاوت پلیس و دستگاه قضایی است که وصف‌هایی را به عده‌ای می‌دهد.

اما اصل دوم پیشنهادی برچسب‌زنی تأثیر روانی انگ‌زنی بر فرد است. بدین معنا که فردی که جامعه به معنای کلی موفق شده بروی برچسب مجرم یا منحرف الصاق بکند دارای ذهنیت خاصی می‌شود و بنابر این ذهنیت، خود را خارج از قانون تلقی می‌کند و به دنبال الصاق این برچسب بر هویت خویش است و سعی می‌کند رفتار خود را منطبق با این برچسب بکند. خود را مانند یک فرد خارج از قانون می‌داند و عمل می‌کند. در اینجا است که بنا بر اصل دوم فردی که جامعه موفق شده بر وی برچسب مجرم الصاق بکند ذهنیت مجرم را به تدریج کسب می‌کند و هویت مجرمانه را پذیرفته و دنیای جرم را انتخاب می‌کند و بنابراین مجدداً مرتکب جرم می‌شود و هر چه شدت و مدت این برچسب طولانی و قوی‌تر باشد احتمال کسب ذهنیت پایدار مجرم و مجرمانه در فرد بیشتر تقویت می‌شود. به عبارت دیگر یک فرد با گذشت زمان آن هویت را کسب می‌کند که در واقع منطبق است با آن برچسبی که به وی داده شده است.

طرفداران نظریه برچسب‌زنی از نظریه مشهوری در روان‌شناسی استفاده کرده‌اند. شخصیت از سه رکن نهاد، من، و من برتر تشکیل شده است و تاثیر برچسب‌زنی تا حد زیادی در قسمت «من» است. یعنی ما آن نقشی را ایفا می‌کنیم و آن رفتاری را در جامعه انجام می‌دهیم که دیگران از ما توقع دارند. ما تصویری از خود نشان می‌دهیم که فکر می‌کنیم دیگران در قالب آن تصویر ما را می‌بینند.

مطالعات در مورد کودکان نشان می‌دهد که از نظر تحصیلی تا اندازه‌ای دانش آموزان تحت‌تاثیر رفتار هم‌کلاسیها و معلمان، خود را عقب افتاده یا درخشان و مستعد می‌دانند و رفتار دانش‌آموزان عقب افتاده یا مستعد را از آن خود می‌دانند و عمل می‌کنند.

نهاد در این ارکان سه‌گانه از یک نیروی پنهانی برخوردار است که شامل خواست‌ها و غرایز اولیه فرد می‌شود. فعالیت نهاد براساس غریزه و لذت‌جویی است. نهاد به دنبال رفع نیازهای انسان به صورت فوری است. نهاد، اصل لذت‌جویی را در چارچوب قوانین و مقررات و ارزش‌های اجتماعی کنترل می‌کند. بنابراین خیلی از انسانها غرایز طبیعی و نیازهای اولیه خود را بر اساس ارزش اجتماعی کنترل می‌کنند. این همان ابزار درونی کنترل خود است. یعنی نهادهای درونی شده فرد که وی را از انجام اعمالی باز می‌دارد.

اما در مقابل نهاد در نقطه مقابل، فوق من یا من برتر وجود دارد که این فوق من درست نقطه مقابل نهاد است؛ یعنی شامل ارزش‌های اخلاقی و وجدانی می‌شود که انسان با آموزش و پرورش و در ارتباط با محیط آنها را فرا می‌گیرد و از آن خود می‌کند و در ضمیر ناخودآگاه او وارد می‌شود. فوق من است که فرد را به نظم و انضباط و توجه به مجازات وا می‌دارد و به فرد اجازه می‌دهد که در مقابل امیال من یا نفس مقاومت نشان دهد.

پس بین نهاد و فوق من (من برتر) همواره یک جدال و مقاومتی وجود دارد که بوسیله نفس یا «من» متعادل و کنترل می‌شود «من» در واقع تنظیم‌کننده شخصیت فرد است.

«من»، منشأ توازن بین قوای عقلانی و شعوری و مقتضیات فردی و زندگی فرد است. «من»، یک حلقه اتصالی بین نهادها (که اعمال‌گریزی است) و من برتر (که ارزش‌هایی والای اخلاقی و اجتماعی و قانونی است) می‌باشد. «من» در اینجا مبین آموزش و فراگیری واقعیت یا واقعیات زندگی است و فرد را در تماس با خارج و محیط خارج قرار می‌دهد. حال با توجه به این توضیحات شخصیت سالم، شخصیتی است که بین اعمال نهاد و من برتر یک نوع توازن به وجود بیاورد.

حال در این ارکان سه‌گانه و به دنبال برچسب‌زنی مجرمانه به فرد، «من» که هماهنگ کننده است به تدریج آن نقش و هویتی را ایفا می‌کند که دیگران به وی، به آن فرد محول کرده‌اند.

### نقد نظریه برچسب‌زنی

این نظریه ابتدا در آمریکا و بعد در انگلیس مطرح شد، زیرا در این دو کشور پلیس از یک سلسله اختیارات قضایی برخوردار است؛ یعنی درمورد جرائم خاصی نقش دادسرا را ایفا می‌کند و تا اندازه‌ای پلیس تغذیه کننده دادگاهها است. در ایران هم با توجه به تشکیلات جدید دادگاهها، نیروی انتظامی تا حدودی جانشین دادسرا شده و اقدامات دادگاه تا اندازه زیادی تحت‌تاثیر پرونده‌ها و دستوراتی است که پلیس در صورت مجلس و تعقیبات اولیه انجام داده است. حال با توجه به اینکه پلیس یک نهاد اجرایی است و یک نهاد قضایی نیست، از آن دل‌نگرانیها و ملاحظاتی که دستگاه قضایی از آن متأثر است، متأثر نیست و می‌تواند در تشکیل پرونده و برچسب مجرم زدن به فرد نقش مهمی داشته باشد؛ به عبارت دیگر پلیس با توجه به عرف و عادات و ملاحظات درون سازمانی خود و امکانات و تجهیزات خود سلیقه‌های مختلفی را

## جامعه‌شناسی جنایی ۴۹۱

در مورد تعقیب و دستگیری و تحقیق متهمین دارد. رفتار پلیس در تعقیب پرونده‌ها با توجه به نوع جرم و برحسب پیچیده بودن جرائم یکسان نیست.

پس اول اینکه این نظریه عمدتاً در نظام‌های کیفری‌ای قابل تعمیم است که پلیس از اختیارات قضایی یا شبه قضایی برخوردار است.

دوم اینکه این نظریه در نظام‌های کیفری‌ای قابل استفاده است که عناوین مجرمانه موسع و کش‌دار باشد و قاضی امکان تفسیر موسع و کش‌دار از متون قانونی را داشته باشد.

اما واقعیت این است که لااقل در مورد انحراف اولیه یا برچسب اولی که پلیس یا دستگاه قضایی به یک فرد می‌زند، این برچسب در اجرای یک قانون است و قانون از پیش جرمی را ایجاد کرده است که این جرم ممکن است اگر چه از مصادیق جرم مصنوعی باشد و با گذشت زمان عنوان مجرمانه‌اش از بین برود، ولی در یک زمان و جامعه معین یک سلسله اعمال منفی به صورت ساختگی جرم است و پلیس در اجرای چنین قانونی به عده‌ای انگ مجرمانه می‌زند، پس انگ مجرمانه تا اندازه‌ای خودسرانه نیست و پلیس بر اساس اصل قانونی بودن جرم انگ می‌زند.

اما این واقعیت است که پلیس و دستگاه قضایی این ماده را به همه کسانی که آن عمل را مرتکب می‌شوند الصاق نمی‌کند، چون یا ظرفیت یا تجهیزات او اجازه نمی‌دهد یا سلیقه‌ای عمل می‌کند و بنابراین عده‌ای از صافی خارج می‌شوند و انگ نمی‌خورند. اما نکته قوت این نظریه این است که تا اندازه زیادی در خصوص برچسب تکرار جرم قابل استفاده است یعنی نهادهای کیفری و پلیسی با توجه به رفتار کلیشه‌ای و قالبی و سازمانی خود عده‌ای از مجرمین بی‌سابقه را در دنیای جرم مستقر می‌کنند.

نتیجه آن که این نظریه با توجه به نقاط ضعف و قوتی که دارد تحولاتی را در حقوق جزا و جرم‌شناسی ایجاد کرده که از آثار آن می‌توان به قضازدایی، کیفرزدایی

## ۴۹۲ مباحثی در علوم جنایی

و جرم‌زدایی اشاره کرد و در نهایت می‌توانیم بگوییم که نظریه منع یا تحدید مداخله نظام کیفری در رفتار افراد تا اندازه زیادی مرهون هشدارهای است که این نظریه در خصوص توالی فاسد مداخله پلیس یا دستگاه قضایی داده است. قضازدایی یعنی محدود کردن صلاحیت دستگاه قضایی در رسیدگی به جرائم و متوسل شدن به طریق غیر قضایی و غیر پلیسی برای رسیدگی به بعضی از انحرافات یا جرائم. کیفرزدایی در معنای مطلق آن یعنی محدودیت تعدیل و جایگزین کردن مجازات حبس و در معنای دیگرش کیفرزدایی به معنای تخفیف مجازات کیفری و اجتماعی کردن مجازات کیفری است، زیرا برخی از مجازات‌های کیفری جرم‌زا هستند و بالاخره جرم‌زدایی یعنی زدودن وصف جرم از پاره‌ای اعمال و تعقیب بعضی از انحرافات زیر عنوان تخلفات انضباطی یا تخلفات صنفی یا انحرافات اجتماعی که مشمول نظام غیر کیفری و ضمانت اجراهای غیرکیفری می‌شوند.

پس نتیجه اینکه امروزه نظام کیفری بر اساس این نظریه باید هسته اصلی و ابزار اصلی مبارزه با جرم باقی بماند، اما نه برای همه جرائم بلکه فقط برای جرائم سنگین و بدین ترتیب نظریه برچسب زنی دامنه حکومت حقوق جزا و نظام کیفری را تا اندازه‌ای محدود کرده است. از جمله قلمروهایی که به دنبال دیدگاه‌های برچسب زنی عمیقاً متحول شده‌است، حقوق جزای صغار است. حقوق جزائی صغار یا بزهداران صغیر، علی‌الاصول در اغلب نظام‌های حقوقی دنیا از شمول رفتار پلیس عمومی، رفتار قضات عمومی و آیین دادرسی کیفری عمومی خارج هستند و اصطلاحاً اطفال بزهدار یا اطفال ناسازگار مشمول رفتار یا سیاست افتراقی هستند؛ چرا که مداخله دستگاه کیفری و مداخله پلیس در خصوص اطفال بزهدار یا ناسازگار جرم‌زاست و ویژگی‌های مجرمانه آنها را تقویت می‌کند و بنابراین بهتر است که اطفال از اقدامات تربیتی و از روشهای سنتی فصل اختلافات برخوردار باشند.